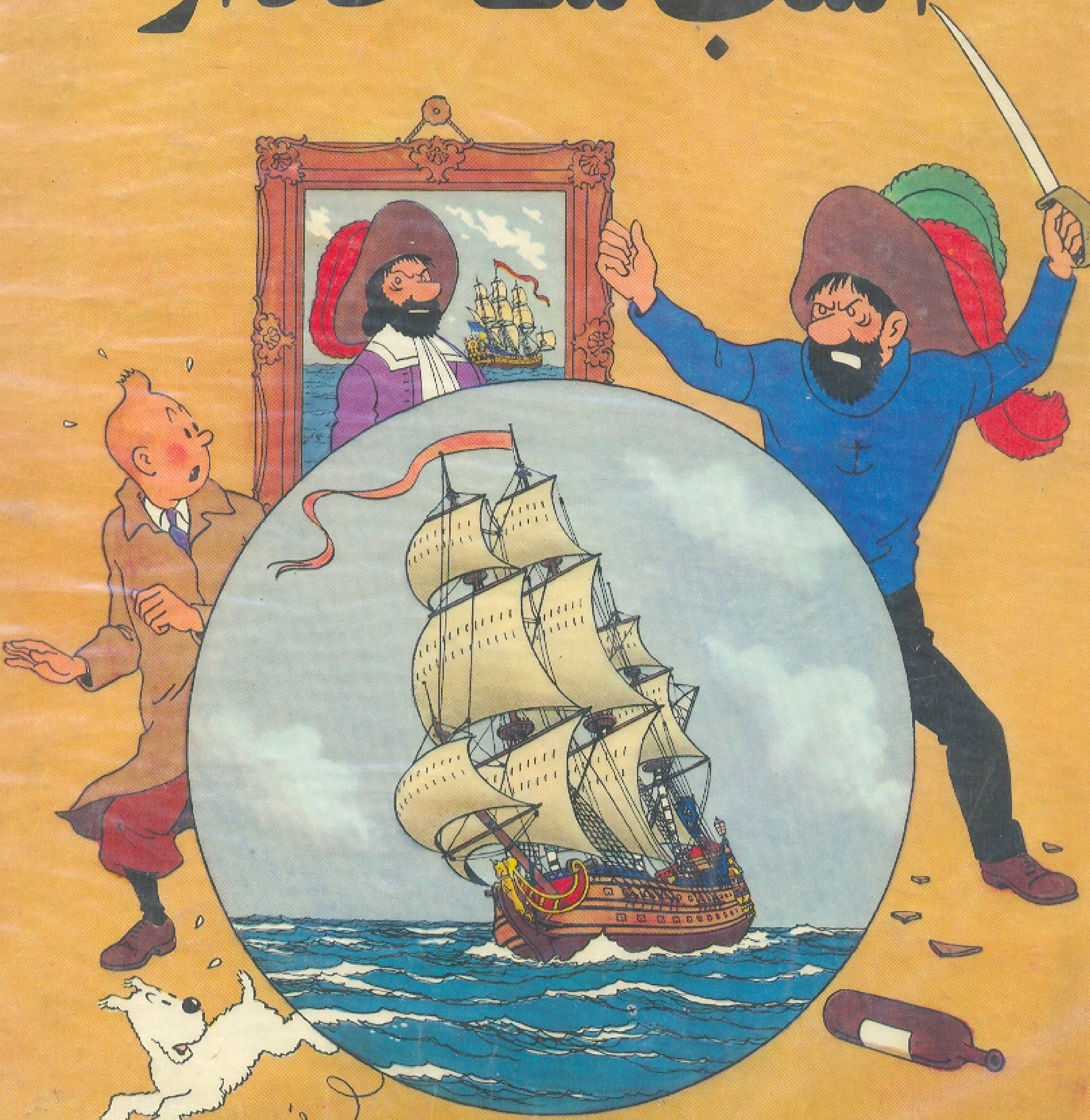
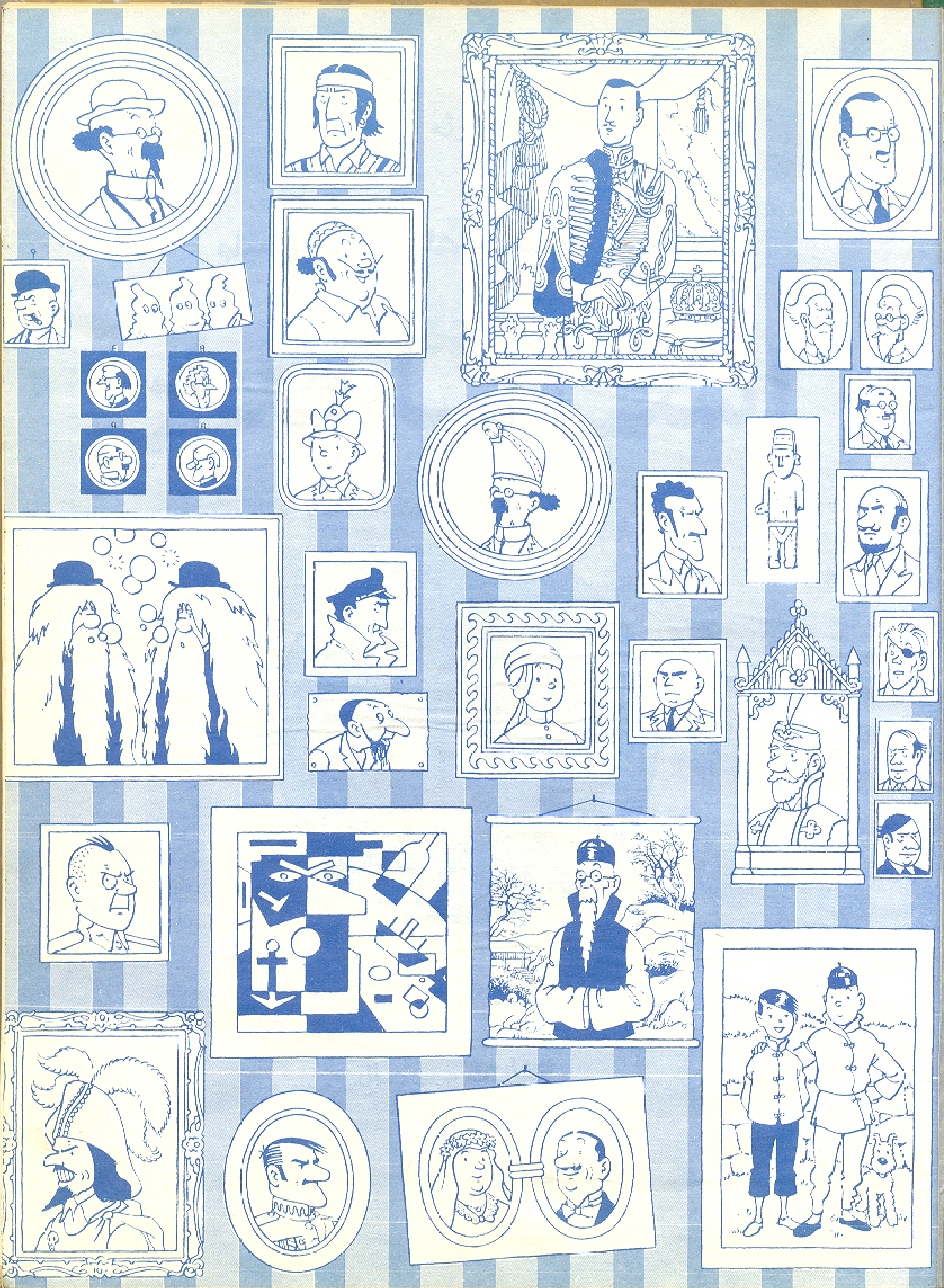
هرژه

داستانی از ماجراهای تن‌تن و میلو

اسب شاخدار



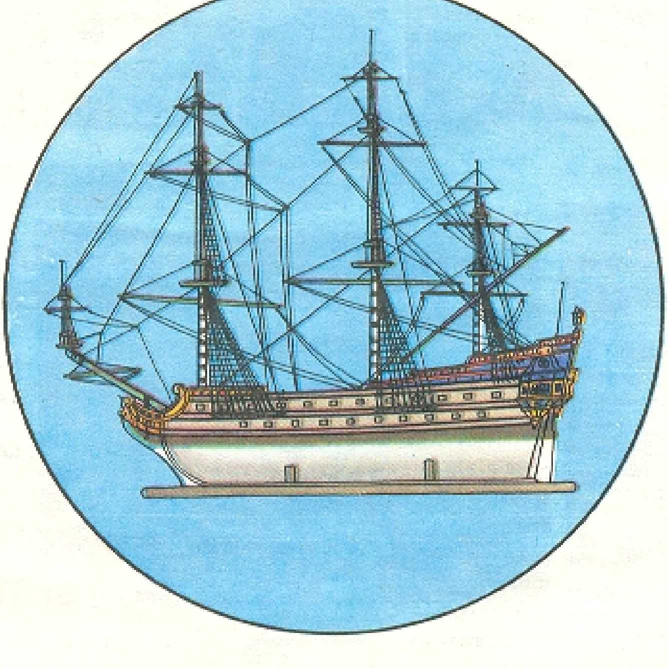
انتشارات یونیورسال



هرژه

داستانی از ماجراهای تن‌تن و میلو

اسب شاخدار

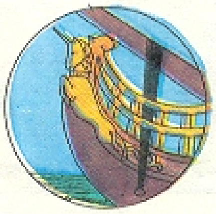


انتشارات یونیورسال

ماجراهای تن تن و میلو بزبانهای زیر ترجمه و منتشر شده است :

آلمانی	توسط	انتشارات	CARLSEN	هامبورك
انگلیسی	«	«	GOLDEN PRESS	نیویورك
انگلیسی	«	«	METHUEM & Co.	لندن
برزیلی	«	«	DISTRIBUIDORA RECORD LTDA	ریودوژانیرو
دانمارکی	«	«	ILLUSTRATIONSFÖRLAGET	کپنهاگ
اسپانیائی	«	«	JUVENTUD	بارسلون
فنلاندی	«	«	WERNER SÖDERSTRÖM	هلسینکی
یونانی	«	«	PEGASUS	آتن
عبری	«	«	MIZRAHI	تل‌آویو
ایتالیائی	«	«	GANDUS	ژن
هلندی	«	«	CASTERMAN	دورنیك
ژاپونی	«	«	SHUFUNOTOMO	توکیو
پرتقالی	«	«	ASTER	لیسبون
سوئدی	«	«	ILLUSTRATIONFÖRLAGET	استکهلم
فرانسوی	«	«	CASTERMAN	تورنه ـ بلژیك
فارسی	«	«	یونیورسال	تهران

صندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۳۱۶۸۰۶





مدت چهار هفته است سرقت مسلحانــه به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته . فروشگاهها ، سینما هــا و بازارها مرتب مورد دستبرد دزدها و جیب بر ها قرار میگیرند . عقیده عمومــی براین است که دستهٔ متحد و مجهزی از سارقین دست به اینکار زده‌اند. پلیس بهترین کارآگاهان خود را مامور کرده تا دزدان خطرناك را دستگیر نمایند .
باید چشم و گوشمونرو خوب باز کنیم و این دزدای کثیف‌رو دستگیر شون کنیم .
چطوره از بازار کهنه فروشا شروع کنیم؟ تن تن گفت امروز صبح سری به‌اونجا میزنــه . شاید ملاقاتش کنیم .
فکر خوبیه ، بریم...
نخیر اشتباه نمیکنم خودشونند: دوپونت و دوپونط.
سلام!... حالتون چطوره ؟
بعله خود تن تنه... سلام !
سلام تن تن !
اینجاچکار میکنید؟... اثاثیه دست دوم میخرید؟
هیس!... جزو اسرار اداریه !... ماموریت سری و خیلی‌خصوصیه: "دسته سارقین".
بـا وجود این نمیشه عصاهای به این خشگلی را ندیده گرفت...
آقا! این عصاها چنده؟
بیست و پنج فرانك
۱۵ فرانك نمیشه ؟
بیست فرانك... واسه خودم گرونتر تموم شده ...

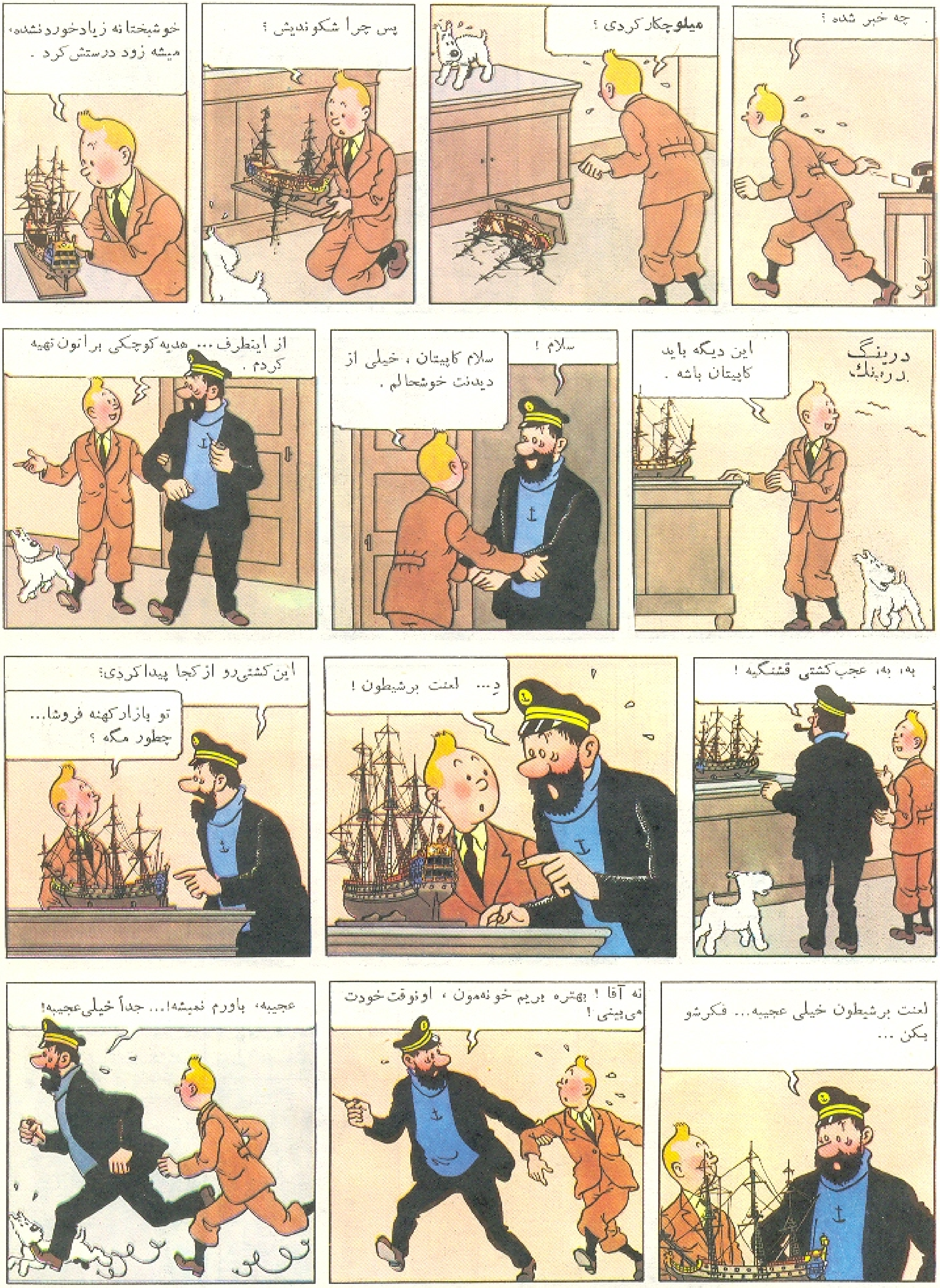


می‌بینی؛ همیشه باید چوته زد.
؟
د!... کیف منو زدند!
نه بابا، این مسخره است... حتماً کیفو منزل‌جا گذاشتی و شاید هم گمش کردی؛
نه... زدنش، مطمئنم!
بگیر... این عصاهارو داشته‌باش من پولشو میدم.
من نمی‌فهمم، اینجور اتفاقها فقط واسه تومی‌افته!... ازبس مثل گاو بی‌خیال وامیسی تا جیبتو بزنند.
؟
د!... کیف من کو؟...مال منم روهم زدند!
مهم نیست، صبر کنید من پولشو میدم.
باشه...متشکریم؛ پولتو فردا پس میدیم.
بفرمائید!
خداحافظ تن تن...
ما هم میریم از دزدا شکایت کنیم.
دزدا بگیرینش!... بگیرینش!...
چمدون منو زدند!... بگیرینش!...


چه خبره ؟... چه اتفاقی افتاده ؟
مثل اینکه دزدارو دستگیر کردند .
آره جون خودتون... پلیس مخفی هستین؟... اگه راست میگین، توکلانتری این حرفارو بزنین !
میلو... میلو...
،خیلی خوب ، اومدم ...
نگاه کن میلو... عجب کشتی خوشگلیه .!
واقعاً قشنگه . خیلی دلم میخواد اونو بخرم و به کاپیتان هادوك هدیه کنم ..
چنده ؟
پنجاه فرانك... آقا این کشتی لنگه نداره ، خیلی قدیمیه ... اصلا بی‌نظیره ..
چهل فرانك ؟
باشه، موافقم... انشالله خیرشو به‌بینی .
آقا، این کشتی چنده ؟
حیف که دیر رسیدید... آقا پسر
من ازتون میخرم .
متأسفم، خیال فروششو ندارم... میخوام به یکی از دوستام هدیه کنم .
به بین جوون ، من اشیاع قدیمی جمع می کنم ... چقدر پول بالائی دادی ؟ من دوبرابرشو میدم .
متشکرم ، ولی نمی‌فروشمش .
آقا، قیمت این کشتی چنده؟

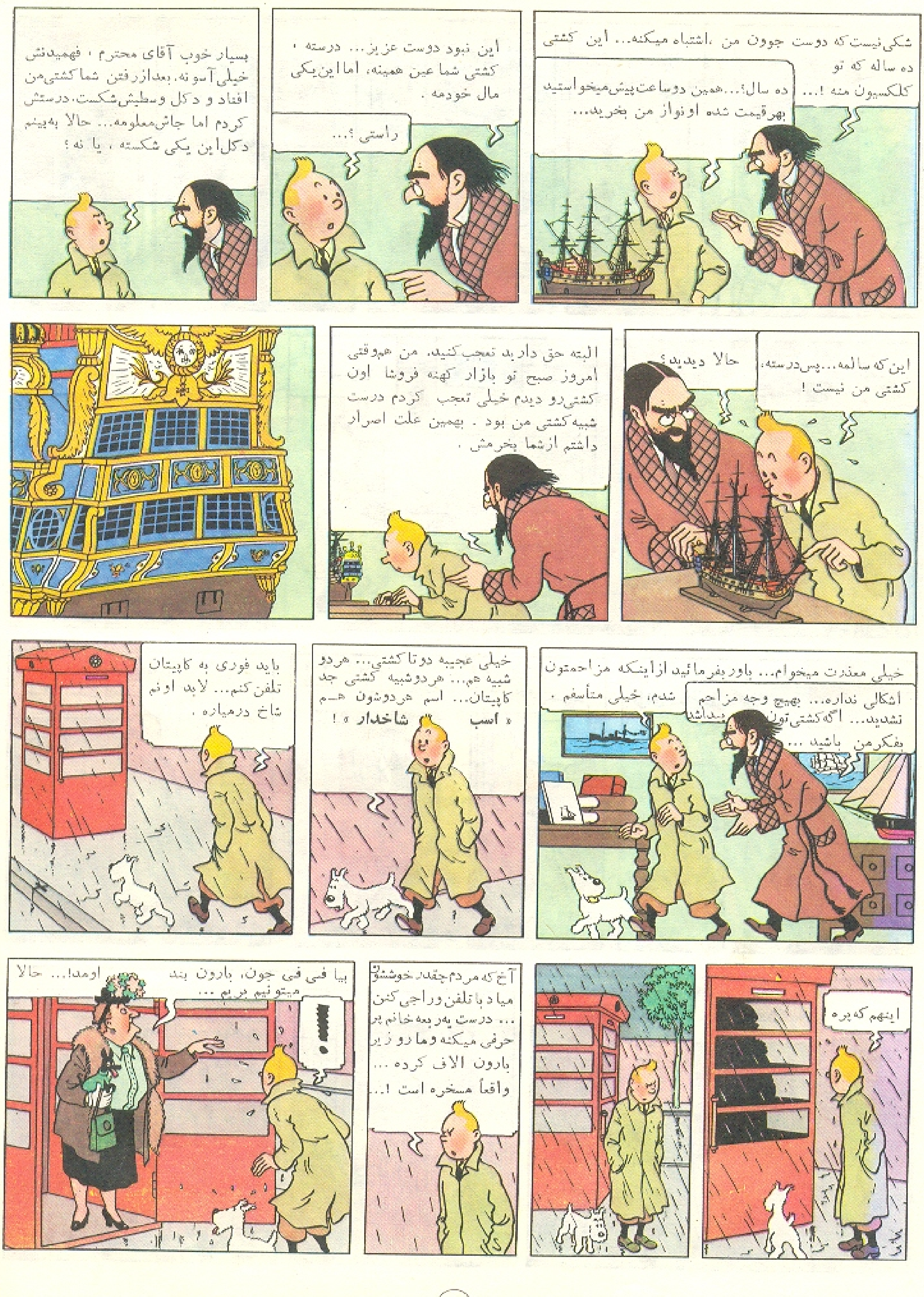


معذرت میخوام ، دیر رسیدید ، کشتی رومن خریدمش.
به بین جوون ، این کشتی را صد فرانك ازتون میخرم !
دویست فرانك !...
تـه .
سیصد ...
پونصد ...
آقایـون من قصد دارم این کشتی‌رو بـه یکـی از دوستام هدیه کنم برای همین نمی‌فروشم . خواهش میکنم اصرار نکنید.
حتماً کاسه‌ای زیر نیم کاسه‌هست.باچه‌اصراری میخـواستن کشتی‌رو بخرن ؟
چند دقیقه بعد ...
واقعاً قشنگه ، حتماً کاپیتان هادوك خیلی‌خوشحال میشه .
درینگ...
مثل اینکه کاپیتان هادوکه...
خیلی‌معذرت میخوام، بازهم اومدم .
?
از اینکه اینهمه اصرارمیکنم منو ببخشید ... قبلا گفتم مـدلهای مختلف کشتی جمع میکنم و خیلی خوشحال میشم اگه شما لطف‌کنید و این کشتی‌رو بمن‌بفروشید
من هم قبلا گفتم که قصد دارم کشتی رو به دوستم هدیه کنم.
خیلـی خب ... من کشتی هـای دیگه‌ای دارم که همه‌به قشنگی کشتی شما هستند‌ما میتونیم معاوضه کنیم. اینطوری دوست شما هم میتونه...
بیفایده است آقا ، لطفاً اصرار نکنید . من‌قصد فروشش رو ندارم .
باشه ، اما بهتره فکر کنید . من کارتم‌رو بهتون میدم هروقت تصمیم شما عوض شد به من تلفن کنید .
خیال نمی‌کنم تصمیم من عوض بشه .
امیدوارم باز زیارتتون کنم .
خداحافظ آقا .
درینگ
?


چه خبر شده ؟
میلو چکار کردی ؟
پس چرا شکوندیش ؟
خوشبختانه زیاد خورد نشده، میشه زود درستش کرد .
درینگ درینگ .
این دیگه باید کاپیتان باشه .
سلام !
سلام کاپیتان ، خیلی از دیدنت خوشحالم .
از اینطرف ... هدیه کوچکی براتون تهیه کردم .
به، به، عجب کشتی قشنگیه !
د... لعنت برشیطون !
این کشتی رو از کجا پیدا کردی؟
تو بازار کهنه فروشا... چطور مگه ؟
لعنت برشیطون خیلی عجیبه... فکرشو بکن ...
نه آقا ! بهتره بریم خونه‌مون ، اونوقت خودت می‌بینی !
عجیبه، باورم نمیشه!... جداً خیلی عجیبه!

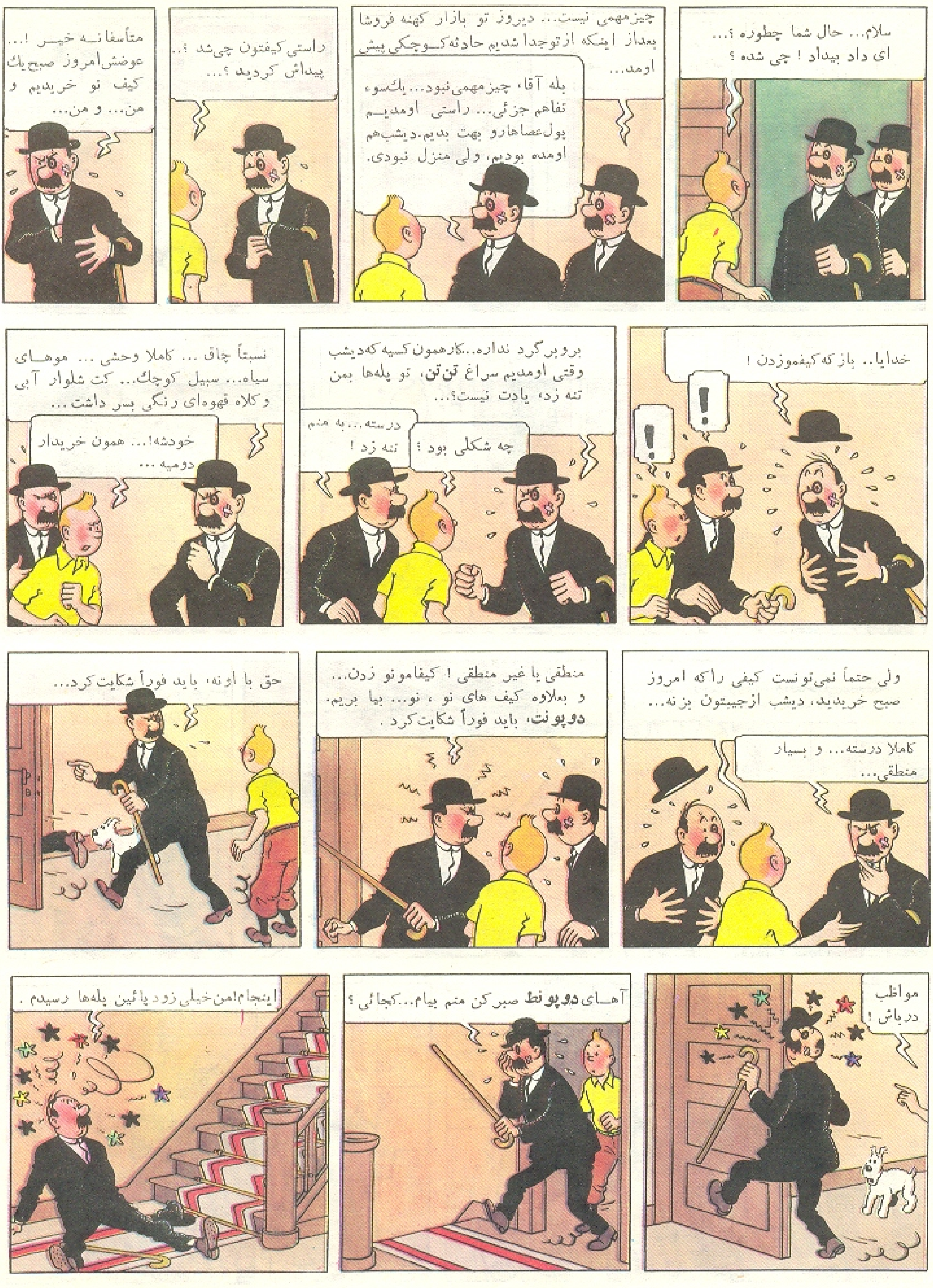

خب حالاکه رسیدیم ...
... همه‌چیز برات روشن میشه !
خوب نیگاش کن!
این که نگاه کردن نداره، عکس‌خود- تو نه؟..
نه، مال یکی‌از اجدادمه . شوالیه دوهادوك ... در زمان لوئی‌چهاردهم زندگی میکرد .
خب حالا بیا نزدیکترو این‌کشتی‌رو با دقت بیشتری نگاه‌کن .
د؟... جداً عجیبه ... درست شبیه همون کشتیه‌که براتون خریدم... مگه نه ؟
درسته ... عیناً خودشه... و همین باعث تعجب منه !
این یکی اسمش اسب شاخداره ! شما هم می‌بینید؟... اینه‌هاش ، با حروف ریز نوشتن : « اسب شاخدار » .
آره درسته ... اسب شاخدار! من تا حالا اینو ندیده بودم .
خب‌کشتی منم اسم داره، کاش با خودمون آورده بودیم . بهتره برم فوری بیارمش .
اگه کشتی منم‌درست همین اسموداشته باشه‌دیگه واقعاً خیلی عجیبه ...
بالاخره روشن میشه ...
ای داد بی‌داد!... کشتی‌من کو ؟...


درینگ...
الو؟... بله، بفرمائید... آه تویی تن تن؟... خب بگو به بینم کشتی تو هم اسمش اسب شاخداره؟...
نمی‌دونم... نتونستم ببینمش... کشتی منو دزدیدنش... نه، کوچکترین اطلاعی ندارم... ولی اگه بتاست دزدارو پیدا کنم، فعلا باید قطع کنم... بعداً تلفن میکنم.
بله!... هیچ بعید نیست کار همون یارو باشه...
یوان سافارین
کلکسیونر اشیاء قدیمی
خیابان اوکالیپتوس شماره ۲۱
خیلی خب، سافارین بدجنس، حالا حسابتو میرسم...
اوکالیپتوس
اینم خیابان اوکالیپتوس...
از قرار معلوم باز این پسر میخواد کار دستمون بده... سرش واسه اینطور چیزا درد میکنه... ولی خوب تقصیری نداره، کشتی‌شو دزدیدن... نمیتونه وایسه و تماشا کنه
درینگ...
۲۱
اگه اشتباه نکنم حتماً باید از دیدنم خیلی تعجب کنه...
به، به، آقای تن تن... خیلی خوش اومدید... انتظار دیدن شمارا داشتم... بفرمائید تو...
!
پس منتظر اومدنم بودید؟... لابد دلیل اومدنم برای شما معلومه؟...
مسلمه...
... اومدید کشتی‌رو به من بفروشید...
کاملا اشتباه میکنید!
عجب؟... پس دلیل واقعیش چیه؟
دلیل اومدنم، کلکسیون شماست... آقای محترم، لابد میدونید که کشتی من گم شده...
... و اومدم تا توضیح بدید که کشتی من تو کلکسیون جنابعالی چکار میکنه؟

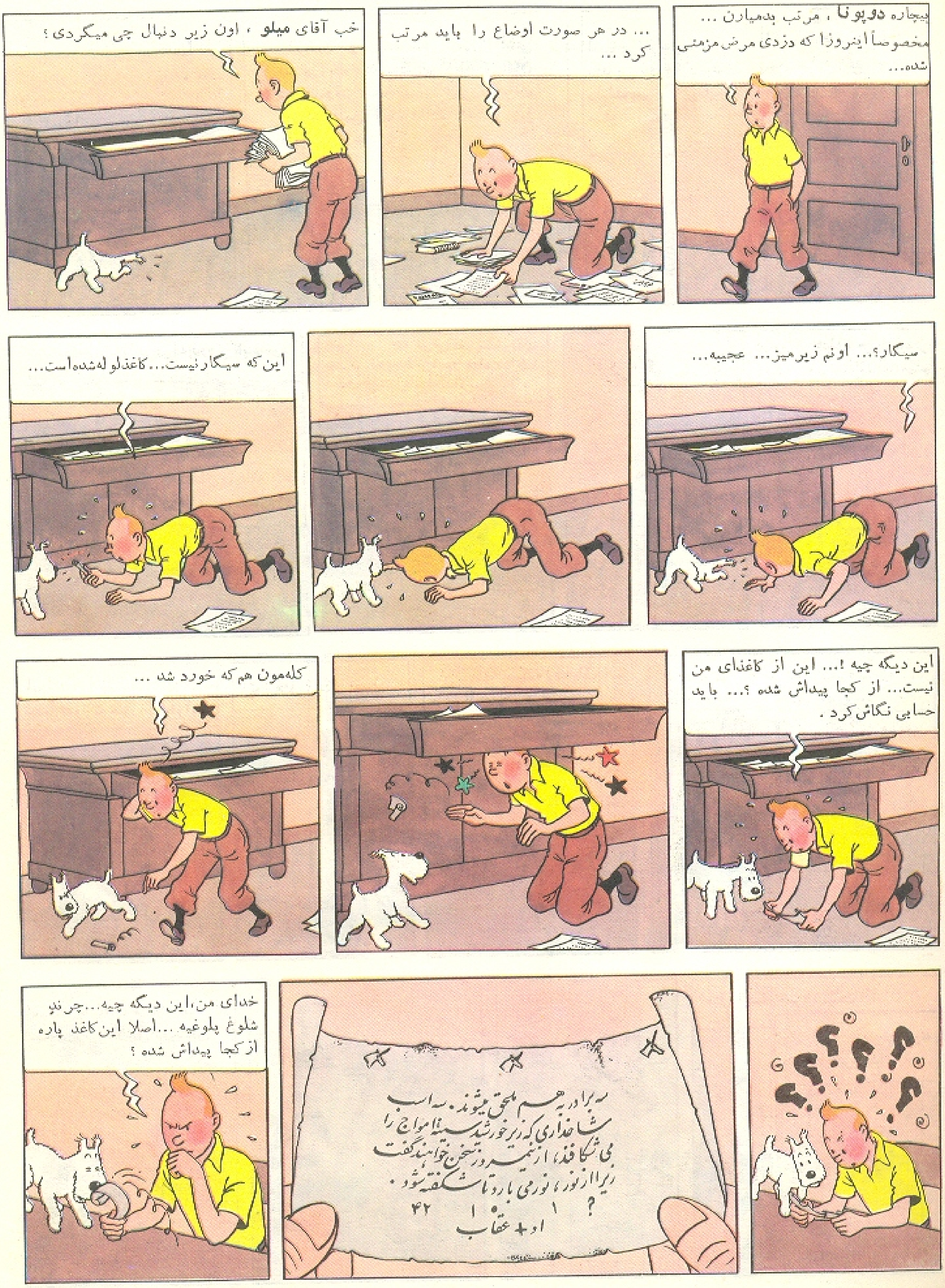


شکی نیست که دوست جوون من ،اشتباه میکنه... این کشتی ده ساله که تو کلکسیون منه !...
ده سال؟...همین دوساعت پیش میخواستید بهرقیمت شده اونواز من بخرید...
این نبود دوست عزیز... درسته ، کشتی شما عین همینه، اما این یکی مال خودمه .
راستی ؟...
بسیار خوب آقای محترم ، فهمیدنش خیلی آسونه. بعدازرفتن شما کشتی من افتاد و دکل وسطیش شکست، درستش کردم اما جاش معلومه... حالا به بینم دکل این یکی شکسته ، یا نه ؟
این که سالمه...پس درسته، کشتی من نیست !
حالا دیدید؟
البته حق دارید تعجب کنید، من هم وقتی امروز صبح تو بازار کهنه فروشا اون کشتی رو دیدم خیلی تعجب کردم درست شبیه کشتی من بود . بهمین علت اصرار داشتم ازشما بخرمش .
خیلی معذرت میخوام... باور بفرمائید ازاینکه مزاحمتون شدم، خیلی متأسفم .
اشکالی نداره... بهیچ وجه مزاحم نشدید... اگه کشتی تون پیداشد بفکر من باشید ...
خیلی عجیبه دوتا کشتی... هردو شبیه هم... هردوشبیه کشتی جد کاپیتان... اسم هردوشون هم « اسب شاخدار » !
باید فوری به کاپیتان تلفن کنم... لابد اونم شاخ درمیاره .
اینهم که پره
آخ که مردم چقدر خوششون میاد با تلفن وراجی کنن ... درست یه ربعه خانم بر حرفی میکنه وما رو زیر بارون الاف کرده ... واقعاً مسخره است !...
!
بیا فی فی جون، بارون بند اومد!... حالا میتونیم بریم ...


حتما کاپیتان بیرون رفته ، کسی جواب تلفنو نمیده ... خب مهم نیست ، برگردیم خونه ...
و اما دزد کشتی؟... کی باشه خوبه ؟... بعید نیست کار خریدار دومی باشه که میخواست حتماً کشتی رو بخره ...
دِهه !... در خونه چرا بازه؟... لابد دوباره خبری شده ؟
دزدای بدجنس!... باز که خونه‌ام رو زدن !
راهزنای بی انصاف!...به بین با کتابای من چکار کردن ...
ببین نا کسا چطوری کتابای نازنینمنو داغون و پخش و پلا کردن !...
دو دزدی در یکروز؟... واقعاً خیلی مضحکه.
خب، حالا به‌بینم ایندفعه چی دزدیدن...
جداً دزدای عجیبی بودن... خونه رو بهم زدن ، با وجود این چیزی نبردن !
ولی همه جارو بهم ریختن ... آخه اینا دنبال چی میگشتن؛ اگه میتونستم اینو کشف کنم خوب بود ...
صبح روز بعد ...

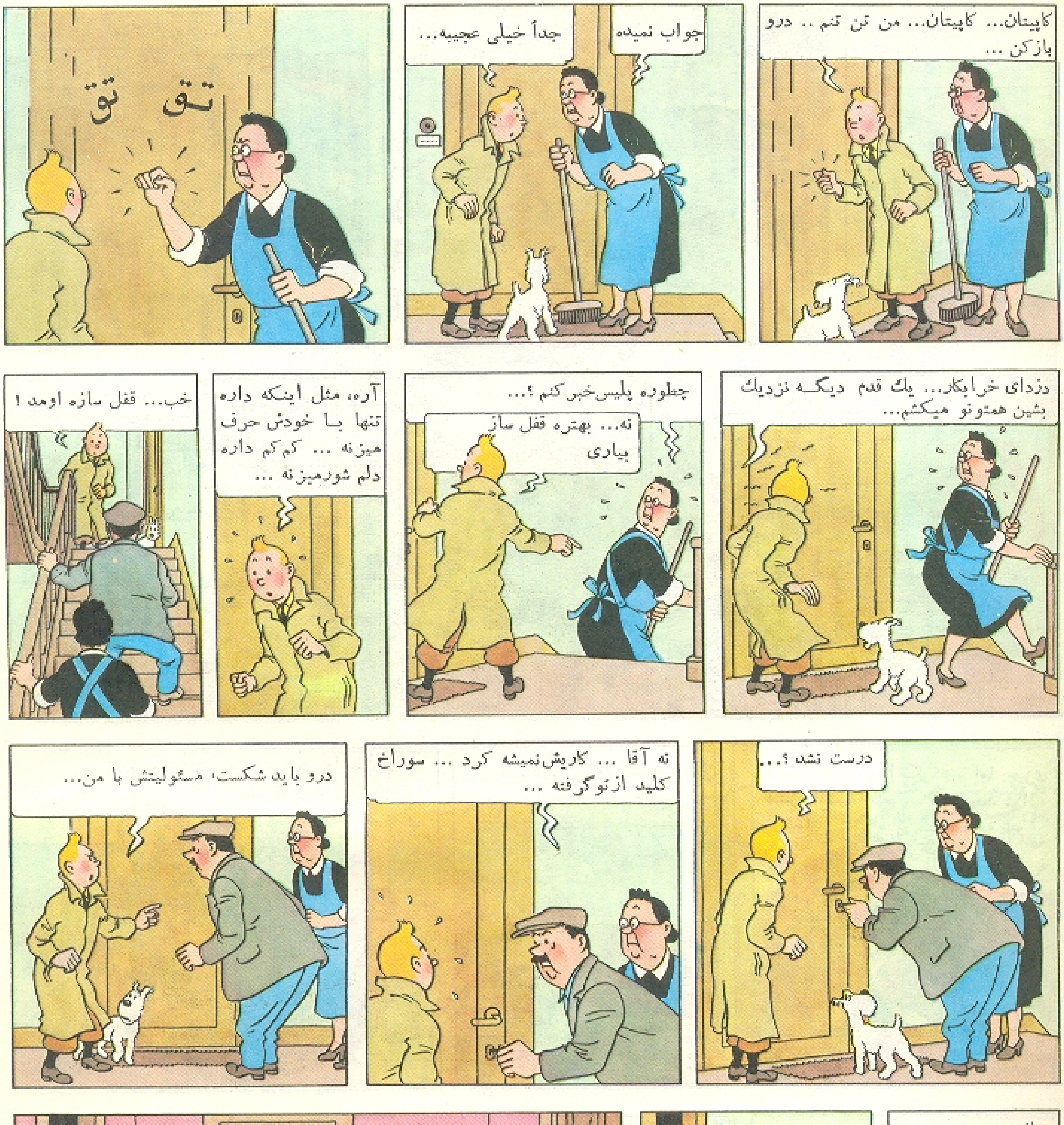


سلام... حال شما چطوره ؟... ای داد بیداد ! چی شده ؟
چیزمهمی نیست... دیروز تو بازار کهنه فروشا بعداز اینکه ازتوجدا شدیم حادثه کوچکی پیش اومد...
بله آقا، چیزمهمی نبود... یکسوء تفاهم جزئی... راستی اومدیم پول‌عصاهارو بهت بدیم. دیشب‌هم اومده بودیم، ولی منزل نبودی.
راستی کیفتون چی‌شد ؟... پیداش کردید ؟...
متأسفانه خیر !... عوضش امروز صبح یك کیف نو خریدیم و من... و من...
خدایا.. باز که کیفمو زدن !
!
!
بروبرگرد نداره.. کارهمون کسیه که دیشب وقتی اومدیم سراغ **تن‌تن**، تو پله‌ها بمن تنه زد، یادت نیست؟...
چه شکلی بود ؟
درسته... به منم تنه زد !
نسبتاً چاق ... کاملا وحشی ... موهای سیاه... سبیل کوچك... کت شلوار آبی وکلاه قهوه‌ای رنگی بسر داشت...
خودشه!... همون خریدار دومیه ...
ولی حتماً نمی‌تونست کیفی راکه امروز صبح خریدید، دیشب ازجیبتون بزنه...
کاملا درسته... و بسیار منطقی...
منطقی یا غیر منطقی ! کیفامونو زدن... و بعلاوه کیف های نو ، نو... بیا بریم، **دوپونت**، باید فوراً شکایت کرد .
حق با اونه، باید فوراً شکایت کرد...
مواظب درباش !
آهای **دوپونط** صبر کن منم بیام... کجائی ؟
اینجام! من خیلی زود پائین پله‌ها رسیدم .


بیچاره دوپونا ، مرتب بدمیارن ... مخصوصاً اینروزا که دزدی مرض مزمنی شده...
... در هر صورت اوضاع را باید مرتب کرد ...
خب آقای میلو ، اون زیر دنبال چی میگردی ؟
سیگار؟... اونم زیرمیز... عجیبه...
این که سیگار نیست... کاغذلوله‌شده‌است...
این دیگه چیه !... این از کاغذای من نیست... از کجا پیداش شده ؟... باید حسابی نگاش کرد .
کله‌مون هم که خورد شد ...
سه برادر به هم ملحق میشوند. سه اسب شاخداری که زیر خورشید سینهٔ امواج را می شکافند، از نیمروز سخن خواهند گفت زیرا از نور، نور می بارد تا شکفته شود.
? ۱ ۱۰ ۴۲
او + عقاب
خدای من،این دیگه چیه...چرندو شلوغ پلوغیه...اصلا این کاغذ پاره از کجا پیداش شده ؟



عالی شد!... فهمیدم... حتماً این کاغذ تو دکل کشتی پیچیده بوده و وقتی دکل شکسته از توش افتاده، غلت خورده، رفته زیر میز تحریر...
حالا قضیه روشن شد ... کسی که کشتی منو دزدیده میدونسته این کاغذ توش پنهان شده ... وقتی کاغذو پیدا نکرده، برای دزدیدن همین کاغذ، دوباره اومده ، همه جارو بهم ریخته .
زنده باد تن تن ... دستهای جیمز باند و از پشت می بنده
امـا چرا می خواسته این سند و بدزده؟ اگه بتونم دلیلشو بفهمم ، معما حل میشه ...
اگه تصادفاً... امـا نه... شکی ندارم...درسته ... غیر از این نمیتونه باشه... حتماً همینه ...
بجنب میلو!... باید هرچه زودتر کاپیتانو پیداش کنیم !
مثل اینکه باز خبری شده ؟...
خبر؟... چه عرض کنم شیطونک گنج بزرگی روپیدا کردیم و مطمئنم فقط چند قدم بیشتر فاصله نداریم !
درینگ
هادوک
باور کن میلو، هرچی بیشتر فکر میکنم ، مطمئن تر میشم که گنجی تو کاره .
این کاپیتان جداً خیلی تنبله... حتماً هنوزه که هنوزه آقا خوابه!
نه ، مثل اینکه نیست...
...ولی کجا ممکنه رفته باشه ؟... بریم از دربون بپرسم .
کاپیتانو ؟... نه من ندیدم بیرون بره ... جواب نمیده ؟... خیلی عجیبه ...
یعنی ممکنه مریض باشه ؟
مریض باشه؟... ممکنه چون تا صبح چراغ اطاقش روشن بود...
پس باید فوراً بریم سری بهش بزنیم .
درینگ
مثل اینکه خبری نیست ؟...
چرا !... باید تو خونه باشه!... سروصدا میاد...


کاپیتان... کاپیتان... من تن تنم .. درو
بازکن ...
جواب نمیده
جداً خیلی عجیبه...
تق تق
دزدای خرابکار... یك قدم دیگه نزدیك
بشین همتونو میکشم...
چطوره پلیس‌خبر کنم ؟...
نه... بهتره قفل ساز
بیاری
آره، مثل اینکه داره
تنها با خودش حرف
میزنه ... کم کم داره
دلم شورمیزنه ...
خب... قفل سازه اومد !
درست نشد ؟...
نه آقا ... کاریش‌نمیشه کرد ... سوراخ
کلید ازتوگرفته ...
درو باید شکست، مسئولیتش با من...
یك... دو... سه...
ت ر ق

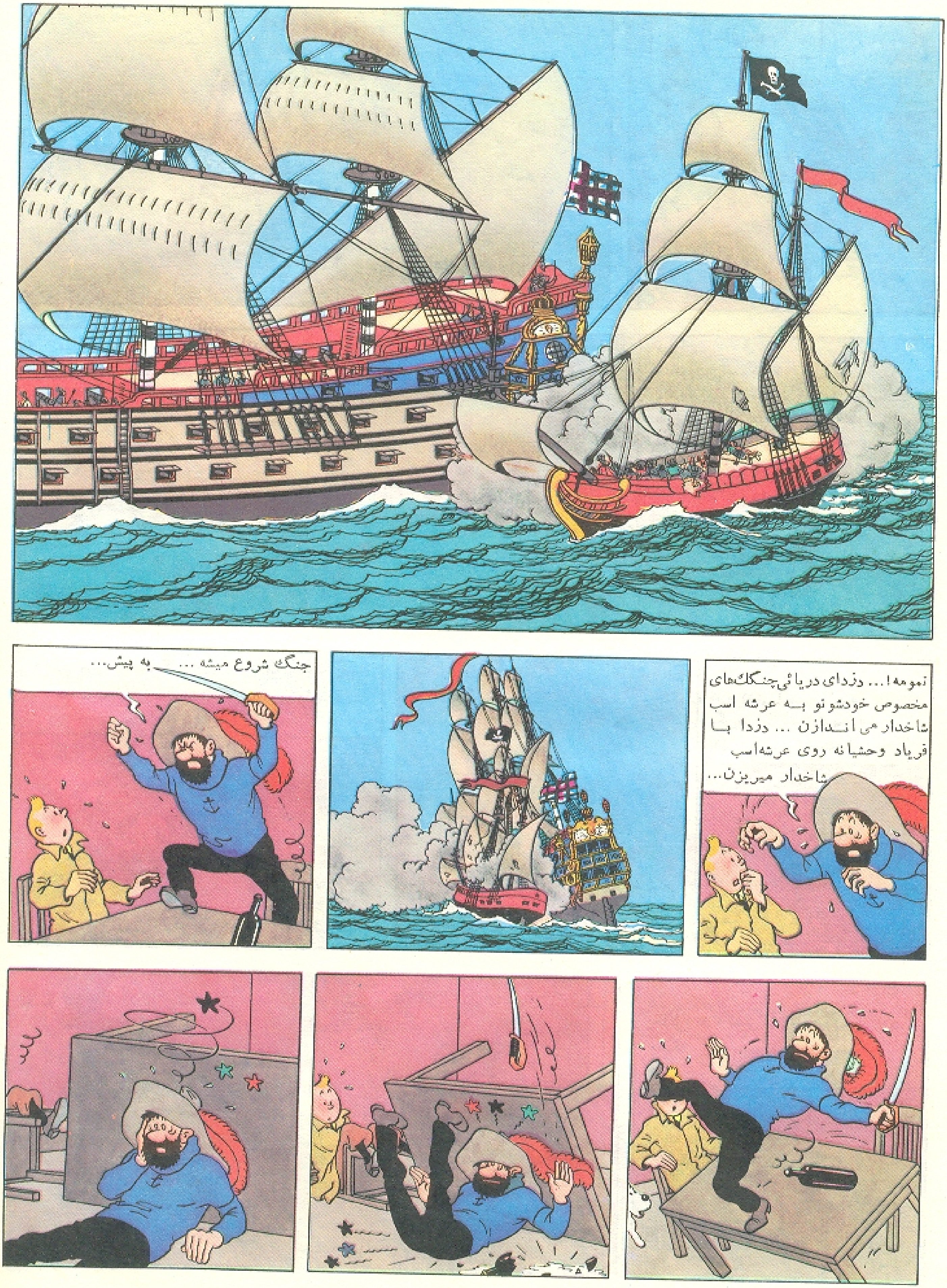


خلوت کنین ببینم، دزدای دریائی!
کاپیتان ...
خلوتش کنین ببینم، یالله ... مزدورهای پلید ، دزدای آبکی ...
دزدای یك چشم ... دزدای یك پا ...
پیروز شدیم دشمن به موقع عقب نشینی کرد... تارومارشد... حالا بسلامتی این پیروزی باید یه مشروب حسابی زد ...
ولی ازقرار معلوم کاپیتان حسابی مشروبو زده... آخه این مسخره بازیا چیه؟..
مسخره ؟... ابداً مسخره نیست ... بیا حالیت کنم ...
این مردرومی‌بینی ؟...
آره ، یکی‌از اجدادتونه .. چطور مگه ؟
حالا برات میگم ؛ دیشب همه‌اش تو فکر داستان اون کشتی بودم... یه دفعه یادم اومدکه صندوقی ازهمین جدم برام به‌ارث مونده... همین صندوقی که می‌بینی.
تواین صندوق سوای کلاه و شمشیر جدم، یه چیزدیگه هم پیداکردم .
حتماً یه گنج... یا نقشه گنج...
نه... گنجی پیدا نکردم ، اما چیزی تقریباً شبیه گنج ... دست خط شوالیه دوهادوك ... نگاه کن... تمومه شبو می‌خوندمش.
خاطرات
فرانسوا شوالیه دوهادوک
کاپیتان بحریه سلطنتی
فرمانده کشتی اسب شاخدار
حتی صبح قبل‌از اومدنت داشتم می‌خوندمش... حالا فهمیدی ... برای همین کمی دلهره‌داشتم... آخه‌خیلی هیجان‌انگیزه... بزار برات تعریف کنم... بشین، بزار من گلوئی ترکنم تا داستانو برات بگم ...
در سال ۱۶۹۸ اسب شاخدار سومین کشتی‌از کشتی‌های لوئی‌چهاردهم ، ازجزیره‌سنت دومینیگ درجزایر آنتیل، بطرف اروپا راه افتاده... بارش هم پر مشروب بود.


دو روزه کشتی حرکت کرده... صبح روز سوم **اسب شاخدار** با وقار هرچه تمام تر سینه اقیانوس را میشکافه ... یه هو فریادی از دیده بانی بلند میشه ...
یه کشتی از سمت چپ !
ای بابا !... بادهم که باهاش مساعده ... حتماً میخواد راه مارو ببُره ...
خیلی هم تند پیش میاد ... داره بادبوناشو پائین میاره ... مثل اینکه خیالی بسر داره ؟...
!


پرچم سیاه!... حتماً باید دزدای دریائی باشن .
اوهوی... ملوانا به جنبید...همه روی عرشه ... بادبونا به طرف باد... زودتر...
خلاصه... اسب شاخدار با اشکال زیاد بادبوناشو آماده کرده و میخواد با استفاده از باد مساعد ازدست دزدای وحشی فرار کنه .
دیگه نمیشه کاری کرد... سرعت او نا بیشتره!
خلاصه ناچار بودن از دست دزدا فرار کنن... کاپیتان تصمیم میگیره به یك مانور خطرناك دست بزنه... با خودش میگه ، هرچه بادا باد دور میزنیم و همینکه به کشتی دزدا نزدیك شدیم شلیك میکنیم و همین کارو هم میکنه ...
آهای ، آماده دور زدن ... توپچی ها آماده برای آتش...
اسب شاخدار دور میزنه... دزدای دریائی که از این مانور غافلگیر شده بودن فرصت نمیکنن نقشه شونو عوض کنن . کشتی سلطنتی بهشون میرسه ... و... یه هو...
آتش ...


عالی بود !
ثابت میکنه، بله... اما ضربت کاری نبوده تا دزدارو فرار بده... کشتی دزدای دریائی دور میزنه، و درست مقابل کشتی جدم ظاهر میشه. حالا دیگه رنگ پرچم مهمه
دزدا پرچم قرمزشونو علم میکنن... منظورشون جنگ خونینه. یعنی زندونی مندونی خبری نیست... میفهمی یعنی چی؟... یعنی اینکه اگه مارو مغلوب کنن، قتل عامه... تیغشون گردن همه‌مونو ناز میکنه !...
حالا کشتی دزدا مارو دنبال میکنه... هر لحظه نزدیک‌تر میشه ... روی عرشه اسب شاخدار، نفس همه بند اومده ...
با استفاده از باد مساعد، کشتی دزدا در پاشنه کشتی اسب شاخدار قرار میگیره... از آتش توپخانه در امانه و مرتب نزدیکتر میشه .
و درست موقعی که با اسب شاخدار بیست یارد فاصله داره، مثل برق خودشو کنار کشتی میرسونه...
حالا، دوتا کشتی در کنارهم پیش‌میرن... دیگه چیزی نمونده که بهم بخورن .


نمومه!... دزدای دریائی چنگک‌های مخصوص خودشونو بـه عرشه اسب شاخدار می انـدازن ... دزدا بـا فریاد وحشیانه روی عرشه‌اسب شاخدار میریزن...
جنگ شروع میشه ... به پیش...



و لم کن تن تن،... بزار از خودم دفاع کنم...
می‌بینی این دزدای بی‌غیرت با چه سرعتی
روی عرشه میریزن؟...
برو عقب احمق آبکی!
خلوت کن ببینم... برگردکرم خاکی...
جونور یک پای تک چشم...



رفقا ، این یکی‌رو ولش کنید ، خودم میخوام خِرخِره شو بجوم .
بیا جلو ببینم ، خرچنگ کثیف !
کله پوک خرفت ، تو میخوای منو بکشی ؟...
وایسا به بینم سگ ماهی ، پس چرا دِرمیری ؟...
بگیر ، اینم مال تو تا مثل پاندول چپ و راست نری ...
پس اینطوریه تنه لش ؟... از عقب بمن حمله می کنی ؟...
حالا حسابتو میرسم !...
بله دیگه ، سرجد منم تقریباً یه همچین بلائی اومد . وقتی مشغول زد و خورد بود ، یدفعه دکل روسرش افتاد و بیهوش شد .....
دزدا فرمانروای کشتی شده . پرچم قرمزشونو بالا می‌برن زنده و مرده همه رو تو دریا میریزن
پس به سرشوالیه چی میاد ؟

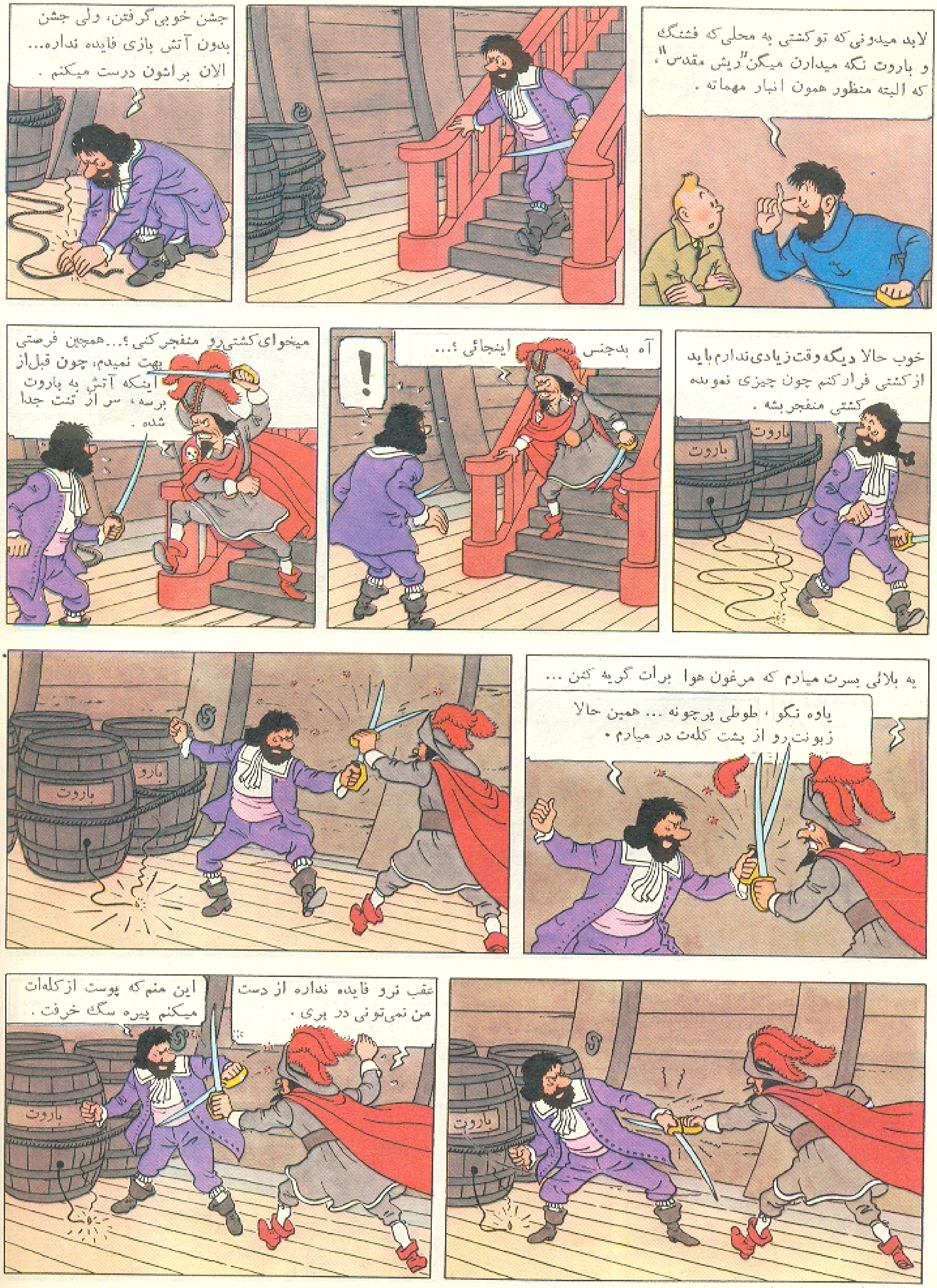

شوالیه ، وقتی بهوش میاد که محکم به دکل کشتی بسته بودنش ، و سخت در عذاب بود ...
لابد بخاطر ضربه‌ای که بسرش خورده بود ؟...
نه آقا ، تشنه‌اش بود ....
بیچاره جدم ... چه زجری کشید !...
اطرافشو نگاه‌می کنه ... می‌بینه عرشه خلوته و اثری از اون جنگ وحشتناک نیست ... دزدارو می‌بینه که با عجله جیزائی به‌کشتی میآرن ... با خودش فکر میکنه که اینا چکار میکنن ؟
بجای اینکه کشتی‌رو خالی‌کنن دارن پرش می کنن ؟
در این فکربودکه مردی با شنل قرمز جلو میاد ... از ریختش پیدا بودکه حسابی مسته ... و میگه :
منو درست نگاه‌کن ... من راکام قرمز هستم !
خوشوقتم ، منم فرانسوا ، شوالیه دوهادوک هستم .
عجب تو از شنیدن اسم من وحشت نکردی ؟... حالا درست گوشاتو واکن . تو «دیگو» ، ناوبان وفادار منو کشتی . بعلاوه نصف بیشتر افرادم کشته یا زخمی شدن از همه بدتر، گلوله‌های تو کلك کشتی منو کند ، مخصوصاً این گلوله‌آخری ...
... کشتی‌داره غرق میشه . افرادم دارن غنائمی که سه روز پیش‌از کشتی اسپانیائی گرفتیم ، به این کشتی حمل میکنن.
اونم چه غنائمی ...
این الماسهارو نگاه کن !



می‌بینی چه ثروتی تو این صندوق خوابیده ؟ هه هه هه !
خب مقصودت چیه ؟
میگم ضرری که به من زدی سنگینه ... باید توعوضشو بدی... فردا صبح میدمت دست آدمائی که بلدن چطوری زجرکشت کنن .
بعد رئیس دزدا میزنه زیرخنده ، لیوانشو اینطوری بلندمیکنه تا یه‌هو سربکشه ...
بسه کاپیتان !... بهتره قصه‌رو تعریف کنی .
خلاصه ،شب میشه‌اسب شاخدار نزدیك یه جزیره کوچك که ازسیاهی، مثل قیر بود ، لنگر میاندازه .
دزدای دریائی که‌جای بشکه‌های‌مشروبوتوکشتی اسب‌شاخدارپیداکرده‌بودن افتادن‌به‌مشروب خوری. چه‌مشروب خوری وحشتناکی !
حالا نخور... کی‌بخور... همین طوری ، پشت سرهم مشروب سر میکشن .
لیوانو بده من ، میخوام نشونت بدم چه جوری میخوردن ...
نمیخواد نشونم بدی . خودم میدونم .
باشه ، هرطورکه بخواهی ... خوب کجای کار بودم ؟
اونجائی که دزدا بطور وحشتناکی مشروب میخوردن .
به به ، به به ...



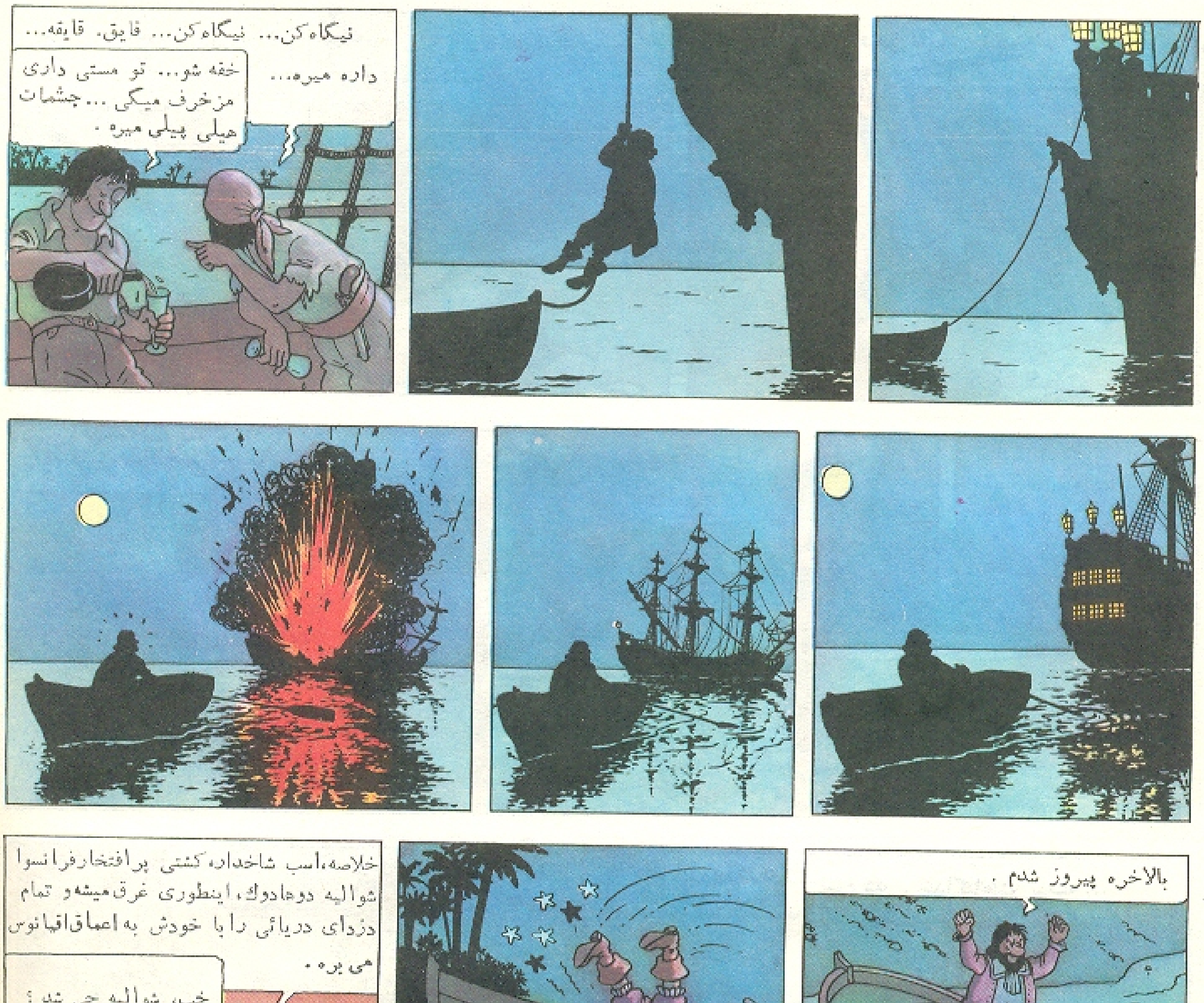
؟
دِ... لیوان چرا دوتا شد ؟...
درست همین موقع ...
!... چی شده؟؟
شوالیه به فکر میفته که از موقعیت استفاده کنه ، تا بتونه خودشو نجات بده ...
احتیاط کن ... دست پاچه نشو ... لعنت برشیطون !... اگه شوالیه هادوک نتونه خودشو از این وضع نجات بده ؟
درست شد ! حالا یه دستم آزاده .
آزاد شدم،... دیگه کار تمومه .
حالا معلوم میشه که برد با منه، یا با راکام قرمز!...
شوالیه این حرفو میزنه و با عجله راه می‌افته...
میره طرف دزدا ؟... بدون اسلحه ؟...
نه ، اول میره طرف بطری‌ایکه روی عرشه کشتی افتاده بوده ، سرشو اینطوری وا میکنه و می بره طرف دهنش .
بعد سر جاش می‌ایسته و با خودش ... حالا وقت شرابخوری نیست بهتره به فکر ادامه جنگ باشم ...
آره ، درسته... حق با توست... بعد بطری‌رو میذاره و به جاش شمشیری بر میداره، میره روی عرشه ، دزدا هنوز مشغول شرابخوری بودن...
خوش باشید گوساله‌ها ... آواز بخوانید... برقصید، تا من برم پائین حساب همگیتونو یه جا برسم .



لابد میدونی که توکشتی به محلی که فشنگ و باروت نگه میدارن میگن "ریش مقدس"، که البته منظور همون انبار مهماته .
جشن خوبی گرفتن، ولی جشن بدون آتش بازی فایده نداره... الان براشون درست میکنم .
خوب حالا دیگه وقت زیادی ندارم باید ازکشتی فرارکنم چون چیزی نمونده کشتی منفجر بشه .
باروت
باروت
آه بدجنس اینجائی ؟...
!
میخوای کشتی رو منفجر کنی ؟...همچین فرصتی بهت نمیدم، چون قبل از اینکه آتش به باروت برسه، سر از تنت جدا شده .
یه بلائی بسرت میارم که مرغون هوا برات گریه کنن ...
یاوه نگو ، طوطی پرچونه ... همین حالا زبونت رو از پشت کلهٔت در میارم .
باروت
بارو
عقب نرو فایده نداره از دست من نمی‌تونی در بری .
این منم که پوست ازکله‌ات میکنم پیره سگ خرفت .
باروت
باروت



شوالیه همینطورکه می‌جنگید
حواسش پی آتشی بودکه داشت
به باروتها می‌رسید...
و همینطورکه ضربه میزد با مهارت به
سمت چپ خیز برمیداره...
وبا پاش آتیشو خاموش‌میکنه.
آخ دُمم!...
راکام قرمز، حالاخشم منو می‌بینی
بنگ
بونگ
بوم
فاتح شدم... راکام قرمزازبین رفت هورا و حالا بافتخار این پیروزی
یك بطرشراب ...
تموم شد... خداگناهاشو ببخشه ...
خب، باندازهٔکافی وقت تلف شد، حالا یه
باردیگه آتیش بازی‌روشروع کنیم و ...
باروت
... بزنیم به چاك ...
هنوزکسی منو ندیده، سرشون با مشروب‌گرمه،
باید فوراً بپرم تو قایق‌و...

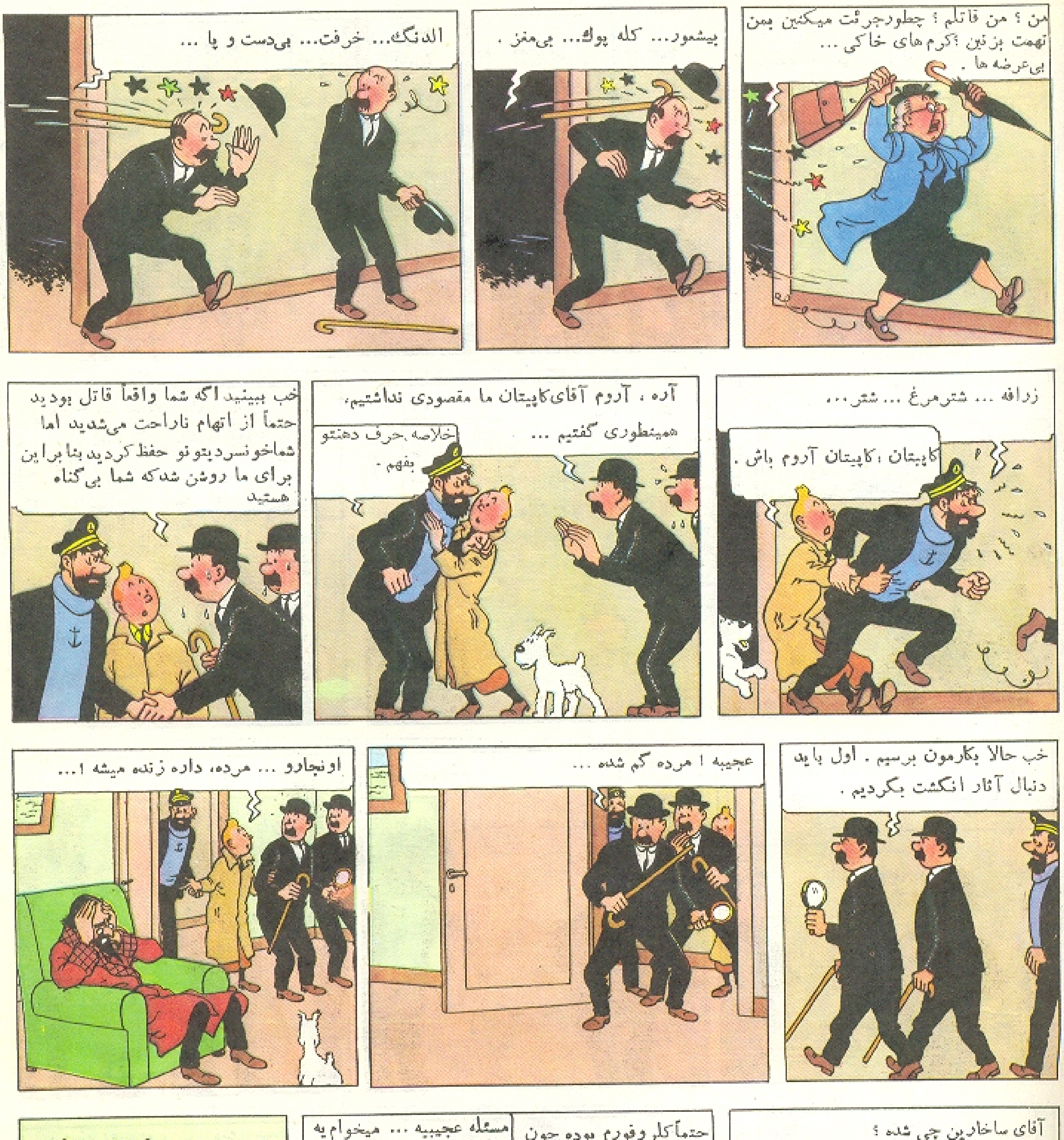


نیگاه کن... نیگاه کن... قایق. قایقه... داره میره...
خفه شو... تو مستی داری مزخرف میگی... چشمات هیلی پیلی میره.
بالاخره پیروز شدم.
خلاصه، اسب شاخدار، کشتی پر افتخار فرانسوا شوالیه دوهادوك، اینطوری غرق میشه و تمام دزدای دریائی را با خودش به اعماق اقیانوس می بره.
خب، شوالیه چی شد؟
شوالیه، مدت دوسال تو همون جزیره بین مردم بومی به خوبی و خوشی زندگی میکنه تا یه کشتی دیگه گذرش اونجا میفته و شوالیه رو به مملکتش برمیگردونه. خاطرات شوالیه همینجا تموم میشه اما نکته عجیب آخرین صفحه خاطرات شوالیه است.
در وصیت نامه‌اش نوشته که برای هریك از سه پسرش مدل کوچکی از کشتی اسب شاخدار ساخته و به پسراش گفته که دکل کشتی‌های کوچك رو کمی عقب بکشند تا به گفته خودش « حقیقت کامل » روشن بشه
فهمیدم کاپیتان... حالا میشه گفت گنج‌های راکام قرمز مال خودمون شد.



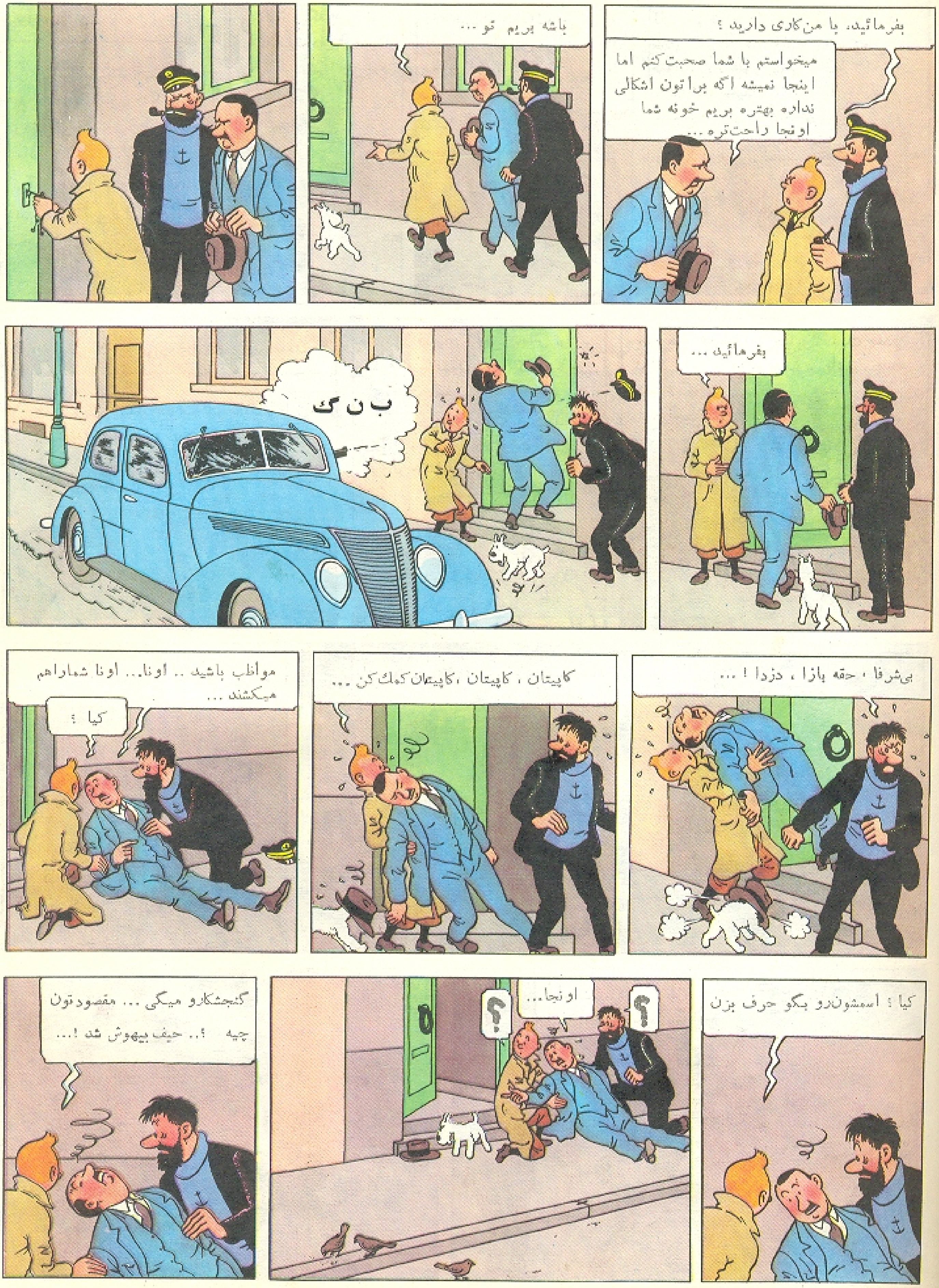
منظورت چیه ؟...
فکرمیکنی منظور شوالیه از این کار چی بوده ؟
من چه میدونم حتماً آدم دقیقی بوده و میخواسته کشتی‌هاش عیب نکنه .
دراینصورت خودش دکل‌ها را عقب میزد و از پسراش اینو نمیخواست ...
اگه پسراش حرفشو گوش میکردن توی هر دکل کشتی یك قسمت از نقشه رو پیدا میکردن .
راستی ، تو از کجا میدونی ؟
چونکه خودم یك قسمت نقشه رو تو دکل اون کشتی که در بازار کهنه فروشا خریده بودم پیدا کردم ، اینم نقشه ...
د ؟... کیف بغلیم !... کیف‌منو زدن ...
زدن ؟... نه آقا ، حتماً خونه جا گذاشتی
نه دزدیدن ، موقعی که سوار تراموای شدم یادم میاد یه نفر بمن تنه زد .
خوب روی نقشه چی نوشته بود ؟
روی نقشه نوشته بود « سه برادر به هم ملحق میشوند . سه اسب شاخداری که زیر خورشید سینهٔ امواج را میشکافند ، از نیمروز سخن خواهند گفت ... » باید هر سه کشتی را پیدا کنیم تا باین راز پی ببریم ... بقیهٔ مطلب زیاد روشن نیست . صبر کن
آها بله ، سه برادر یعنی سه پسر شوالیه ... بعد نوشته بود ... « زیرا از نور نور می‌بارد و شکفته خواهد شد ... » بعد چند تا عدد بود و یك صلیب کوچك با حروف کلمه عقاب .
یعنی میگی معنی اینا چیه ؟
من هنوز نمی‌دونم . اما فکر میکنم اگه بتونیم هر سه نقشه‌رو پیدا کنیم صاحب الماسهای راکام بشیم ، من میدونم نقشه دوم کجاست بیا بریم کاپیتان .
میدونی نقشه دوم کجاست ؟
بله من صاحب دومین اسب شاخدار رو میشناسم .
دومین اسب شاخداری که جدمن ساخته ؟...
آره ، پیش یه نفره باسم ساخارین .
رسیدیم تو همین خیابونه ... شماره ۲۱
کمك !... کمك !... کمکم کنید !...


چی شده خانم ؟
کمک ... کمک
کمک کنید ، آقای ساخارین... آقای ساخارین‌رو کشتند ...
؟
مـرده ؟
نه ، قلبش میزنه حتماً بیهوشش کردن ...
نگاه‌کن تن تن، دکل اسب شاخدار منو برداشتن
نمی‌بینی، توی دکل خالیه نقشه‌ای که توش بوده دزدیدن ...
لعنت برشیطون‌پس فقط مانیستیم که دنبال گنج راکام‌قرمزافتادیم
کسی خارج نشه .
سلام رفقا ...
خواهش میکنم،ماهشغول انجام وظیفه هستیم ودرحین انجام وظیفه دوستی سرمون نمیشه
از اونم بالاتر،ما اومدیم که موضوع‌رو روشن کنیم ...
خب شروع کنیم من میگم مقتول اینه ...
من حرفم مهمتره،من میگم مقتول اینه .
خب چون مقتولی هست باید قاتلی هم باشه ...
بسیار استدلال درسته، باید پیداش کنیم . بنظرمن زیاد دور نشده .
بله حتماًزیاد دورنشده ...چون قاتل همینه...


من ؟ من قاتلم ؟ چطورجرئت میکنین بمن
تهمت بزنین ؟کرم های خاکی ...
بی‌عرضه ها .
بیشعور... کله پوك... بی‌مغز .
الدنگ... خرفت... بی‌دست و پا ...
زرافه ... شترمرغ ... شتر...
کاپیتان ،کاپیتان آروم باش .
آره ، آروم آقای کاپیتان ما مقصودی نداشتیم،
همینطوری گفتیم ...
خلاصه ،حرف دهنتو
بفهم .
خب ببینید اگه شما واقعاً قاتل بودید
حتماً از اتهام ناراحت می‌شدید اما
شماخونسردیتونو حفظ کردید بنا براین
برای ما روشن شدکه شما بی‌گناه
هستید
خب حالا بکارمون برسیم . اول باید
دنبال آثار انگشت بگردیم .
عجیبه ! مرده گم شده ...
اونجارو ... مرده، داره زنده میشه !...
آقای ساخارین چی شده ؟
یه نفردیشب اومد اینجا که چندتا
گراور قدیمی بمن بفروشه من
دولا شدم اونارو‌به‌بینم که یه دفعه
پنبه زیر دماغم گرفت .
حتماً کلروفورم بوده چون
فوری از هوش رفتم ...
مسئله عجیبیه ... میخوام یه
چیز مهمی بکم ...
بوی سوختگی به دماغتون
نمیاد؟



آره ، دماغت سوخته ... هِه هِه هِه حتماً بینیت زیر آفتاب مونده ... هِه هِه هِه هِه
خنده دیگه بسه . سعی کن این معمارو حل کنی .
آقای ساخارین، میتونید بگید مردی که اومده بود بهتون گراور بفروشه چه شکلی بود ؟
صبرکنید... قیافه‌اش بنظرم آشنا اومد ، اما یادم نیست کجا دیدمش ...
تقریباً چاق،با موهای سیاه و سبیل باریک سیاه ،کت شلوا رآبی پوشیده بود وکلاه قهوه‌ای سرش بود .
خودشه ... همون مرد ، تو بازار کهنه فروشا .
کدوم مرد ... کجا...
همون مردی که میخواست کشتی‌رو از من بخره حتماً میشناسیدش همون کسی که دیشب موقعی که خونه من می‌اومدید تو راه پله‌ها دیدیدش حتی بهش مظنون شدید که کیف شمارو دزدیده .
راستی میدونید که کیف منم دزدیدن ؟
راستی ؟جای تعجبه که مردم چطور اینقدر آسون میذارن کیف‌شون‌رو بدزدن ... درصورتیکه نگاهداریش خیلی ساده‌اس. مثلا سعی کن کیف منو بزنی ...
بیا دیگه، امتحان کن به بینم .
بهش کش بستی ؟
آره دیگه می‌بینی چقدر ساده‌ست منتها شعور ذاتی لازم داره ...
در واقع فکر بچگانه‌ایه... خوب دیگه شما برید بکارتون برسین . خدا حافظ ...
خداحافظ .
اگه همینطوری ادامه پیدا کنه گنج راکام قرمز به چنگ ما نمی‌افته ...
منهم تو همین فکرم ...
کسی جلوی درخونم ایستاده ... مثل اینکه منتظرمونه ...
دِهِه همون مرد بازار کهنه فروشا !
سلام آقای تن تن

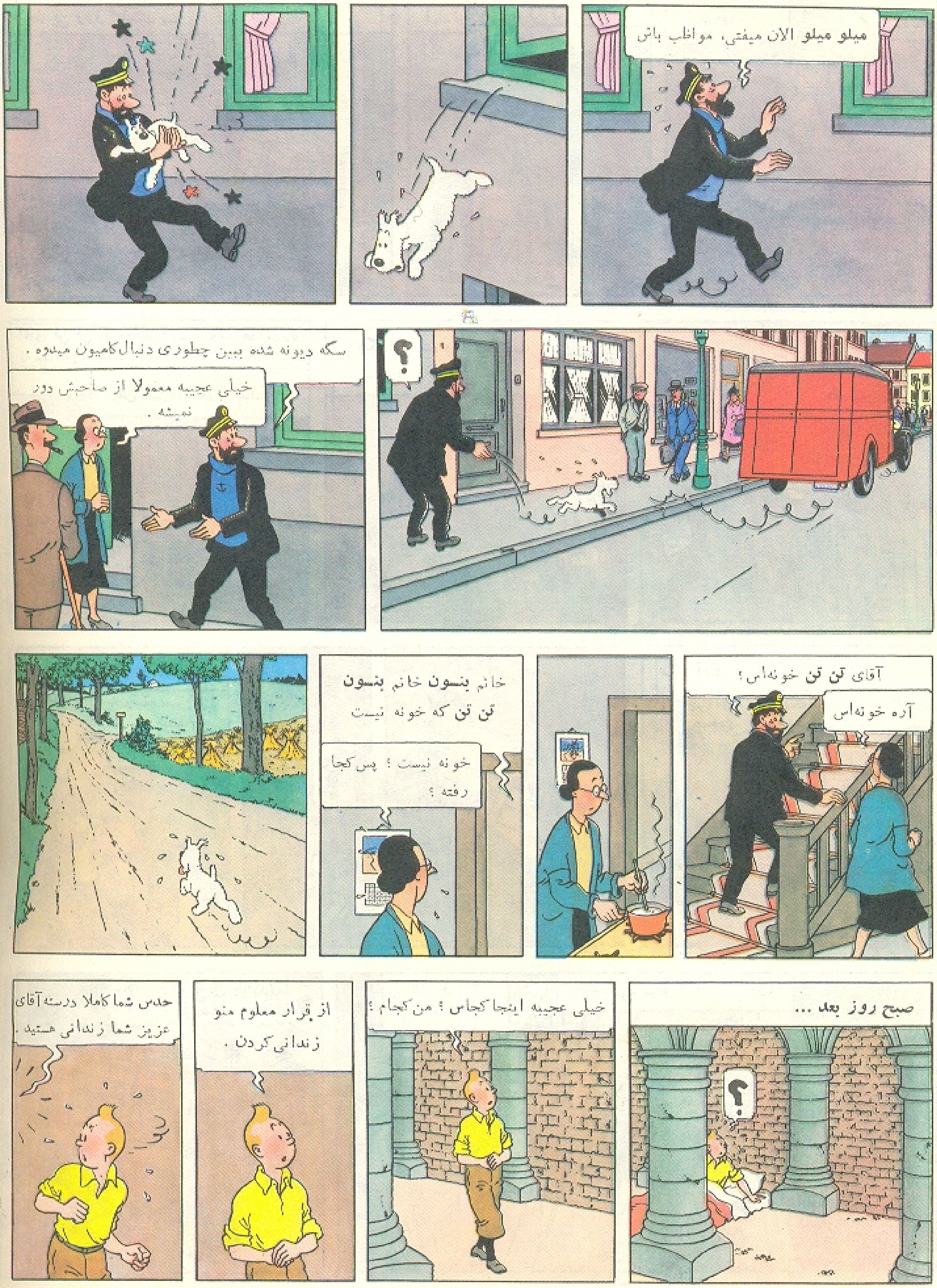

بفرمائید، با من کاری دارید ؟
میخواستم با شما صحبت کنم اما اینجا نمیشه اگه براتون اشکالی نداره بهتره بریم خونه شما اونجا راحت‌تره ...
باشه بریم تو ...
بفرمائید ...
ب ن گ
بی‌شرفا ، حقه بازا ، دزدا ! ...
کاپیتان ، کاپیتان ، کاپیتان کمك کن ...
مواظب باشید .. اونا... اونا شمارا هم میکشند ...
کیا ؛
کیا ؛ اسمشون‌رو بگو حرف بزن
او نجا...
?
?
گنجشکارو میگی ... مقصودتون چیه ؛.. حیف بیهوش شد !...


روز بعد ....
یك حادثه اسرارآمیز
دیروز نزدیك ظهر هنگامیکه مردی میخواست وارد خانه شماره ۲۶ خیابان **لابرادور** بشه ازداخل اتومبیلی بطرفش شلیك شد. قربانی این حادثه از ناحیه قلب مجروح ، و بدون اینکه ...
بیچاره، دیگه کسی نمی فهمه مقصودش از نشون دادن گنجیشکا چی بود
سلام کاپیتان بفرمائید. من دارم به بیمارستان تلفن می کنم تا حال مجروح رو بپرسم ...
بی فایده ست مرده.
الو !... آقای دکتر ؟... من تن تن هستم سلام دکتر... حال مجروح چطوره ؟ همونطوره ؛ هنوز بهوش نیامده ؛ امیدی هست ؟... ضعیفه ؟... بله، بله، خیلی متشکرم دکتر. خداحافظ ...
؟
اما خبر مرگش رو تو روزنامه‌ها نوشته بودن .
آره روزنامه‌ها خبر مرگشو دادن تا قاتل خیالش جمع بشه دست بکارهای دیگه‌اش بزنه و گیر بیفته .
ها ، حالا فهمیدم . ولی همه‌اش تو این فکرم که با نشون دادن گنجیشکا چی میخواست بگه .
آره، منم درهمین فکرم مسئله خیلی بغرنجیه. بقول **دوپونت ودوپونط** این مسئله خیلی از این چیزها بغرنج تره...
بازم همه روزمون تو خیابونا گذشت چقدر مواظب این دزدهای جیب بر باشیم . خسته شدم دیگه بریم خونه استراحت کنیم .
بالاخره اتوبوس هم که اومد ...
وای کیفم ... ایندفعه دیگه گرفتمت شیاد ...
ایست... دزد

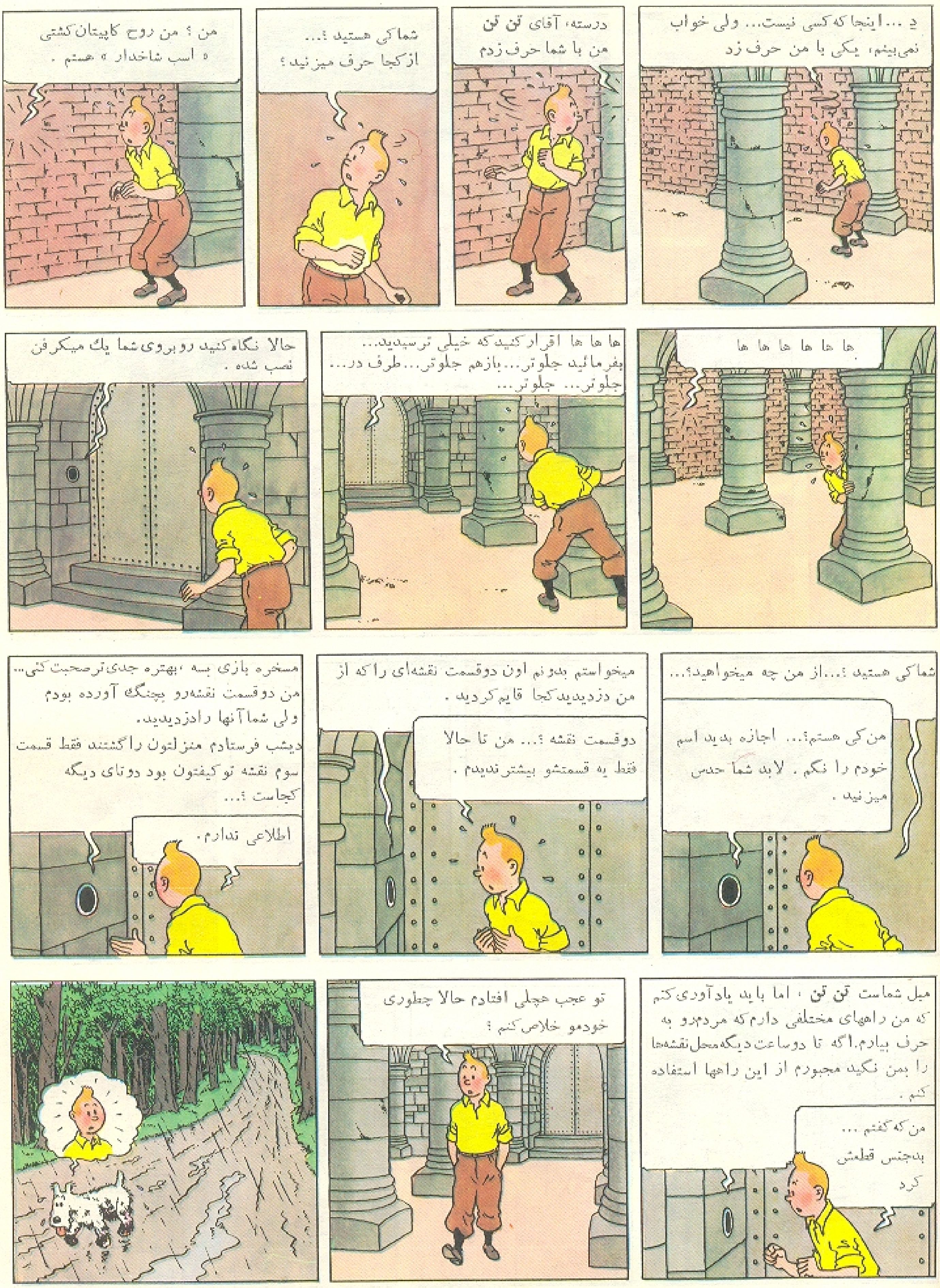

وایسا وایسا وگرنه شلیك میکنم .
گرفتمت حقه باز... خوبم گرفتمت .
صبح روز بعد
درینگ درینگ
متشکرم میلو .
الو ؟.. بله منم... شمائید ؟... بله بله... چطور ؟ همین الان خودمو میرسونم...


خوب شد دیدمت کاپیتان همراه من بیا
کجا ؟
منزل دوپونت و دوپونط : کیفمو پیدا کردن
کاملا درسته کیف خودمه .
هفت تا کیف تو جیبش بوده، مثل اینکه کاسبی امروزش بد نبوده .
اینم نقشه‌ای که تو دکل کشتی پیدا کردم. نگاه کن کاپیتان ...
عالی شد ...
راستی دزدو چطوری دستگیر کردین ؟
دستگیر که نکردیم... راستشو بخوای فقط کتشو دستگیر کردیم.
اینم کتش... عجیبه یه جیب بر لباس باین شیکی بپوشه ...
کاملا درسته !
بدبختی اینجاست که با این کت نمیشه صاحبشو پیدا کرد .
این چیه ؟
اینجارو نگاه کنید شماره خورده، معلوم میشه این کت تازگیا لباسشوئی بوده
کاملا درسته !...
۳۱۴۷۳۱
باید لباسشوئی رو پیدا کرد و اسم و آدرس جیب بر رو پرسید... زود باش دفترچه تلفنو بردار اسم و آدرس همه لباسشوئی‌ها توشه باید به همه شون سر بزنیم .
۳۱۴۷۳۱

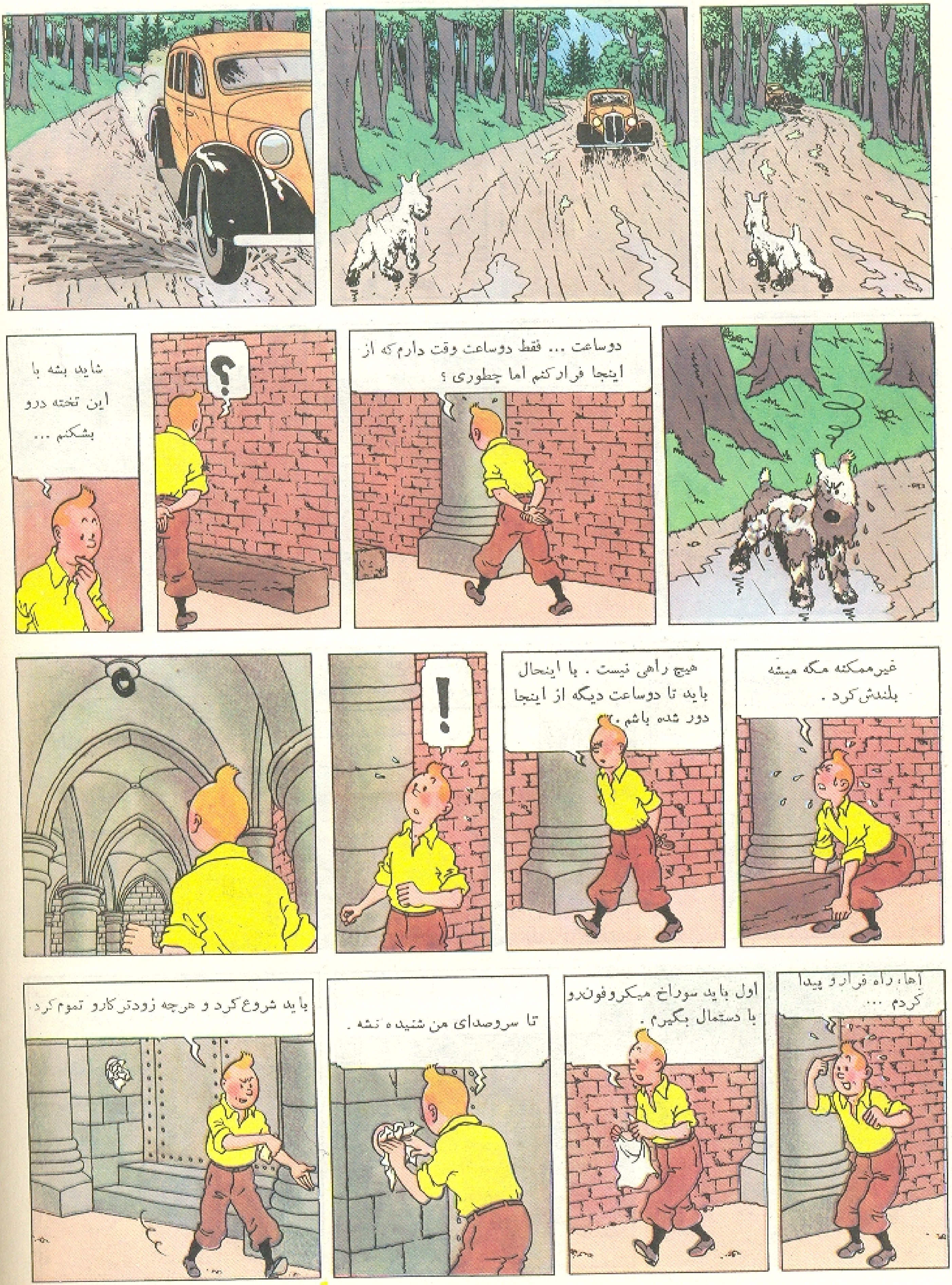

چندین روز گذشت ...
آپارتمان آقای تن تن ؟
طبقه اول
رد میشه ؟
آره آره .
آقای تن تن بفرمائید اینم سرویس غذاخوری که سفارش داده بودید .
من چیزی سفارش ندادم !
مگه این اسم و آدرس شما نیست ؟
خب دیگه بیهوش شد زود بنداز بیش توی صندوق .
یه دقیقه صبر کن بذار درو ببندم .
عو .... عو
مگه آقای تن تن خونه نبود ؟
چرا ، اما مثل اینکه اشتباه شده ، گفتن همچین چیزی سفارش نداده .
سگ بدذاتو ، ببین چطوری لب پنجره سروصدا میکنه .
و و
عـو عـو ...
چه خبره میلو ؟ ... چی شده ؟ ...

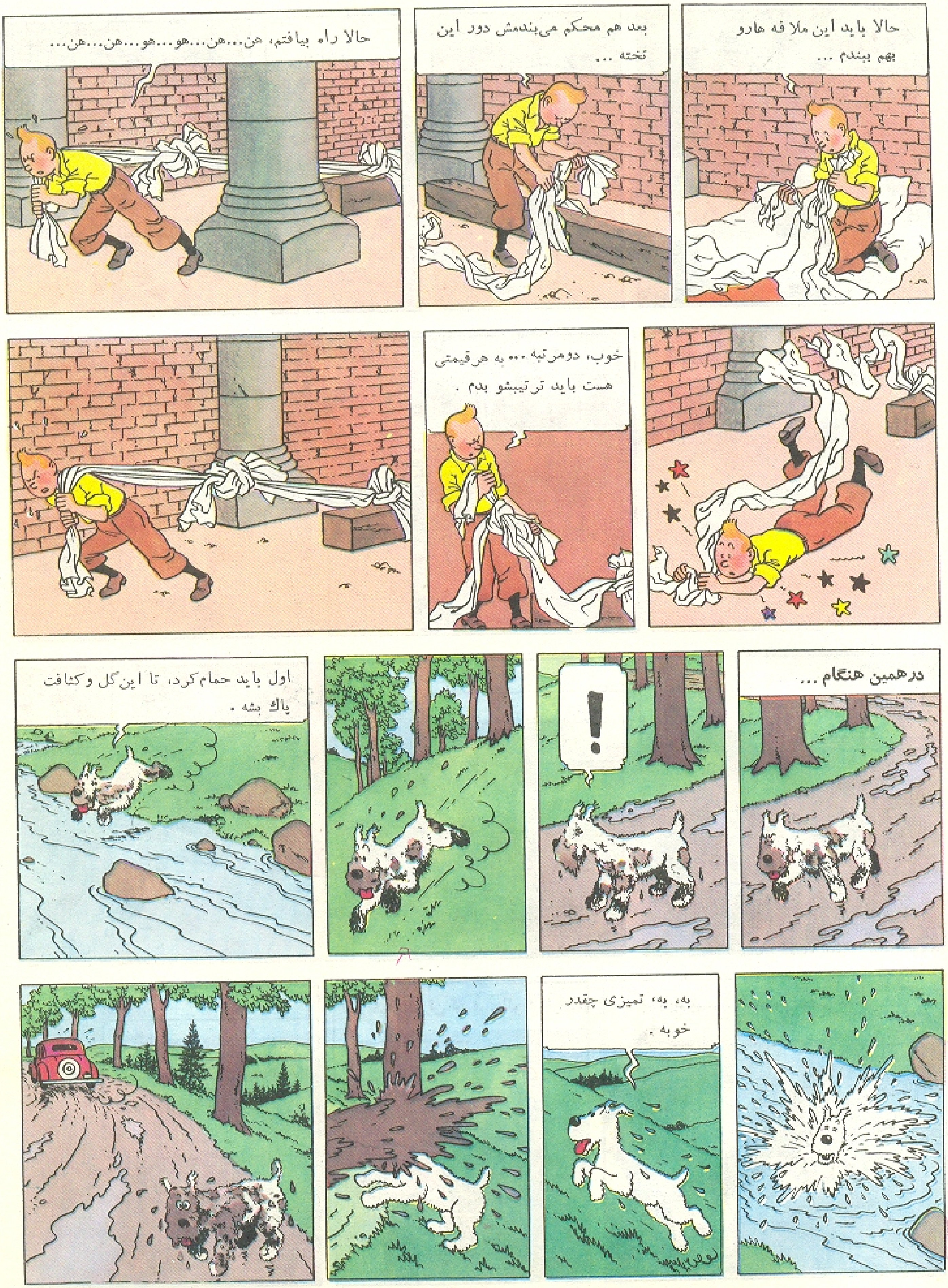


میلو میلو الان میفتی، مواظب باش
?
سگه دیونه شده ببین چطوری دنبال کامیون میدوه .
خیلی عجیبه معمولا از صاحبش دور نمیشه .
آقای تن تن خونه‌اس؟
آره خونه‌اس
خانم بنسون خانم بنسون تن تن که خونه نیست
خونه نیست ؛ پس کجا رفته ؛
صبح روز بعد ...
?
خیلی عجیبه اینجا کجاس ؛ من کجام ؛
از قرار معلوم منو زندانی کردن .
حدس شما کاملا درسته آقای عزیز شما زندانی هستید .



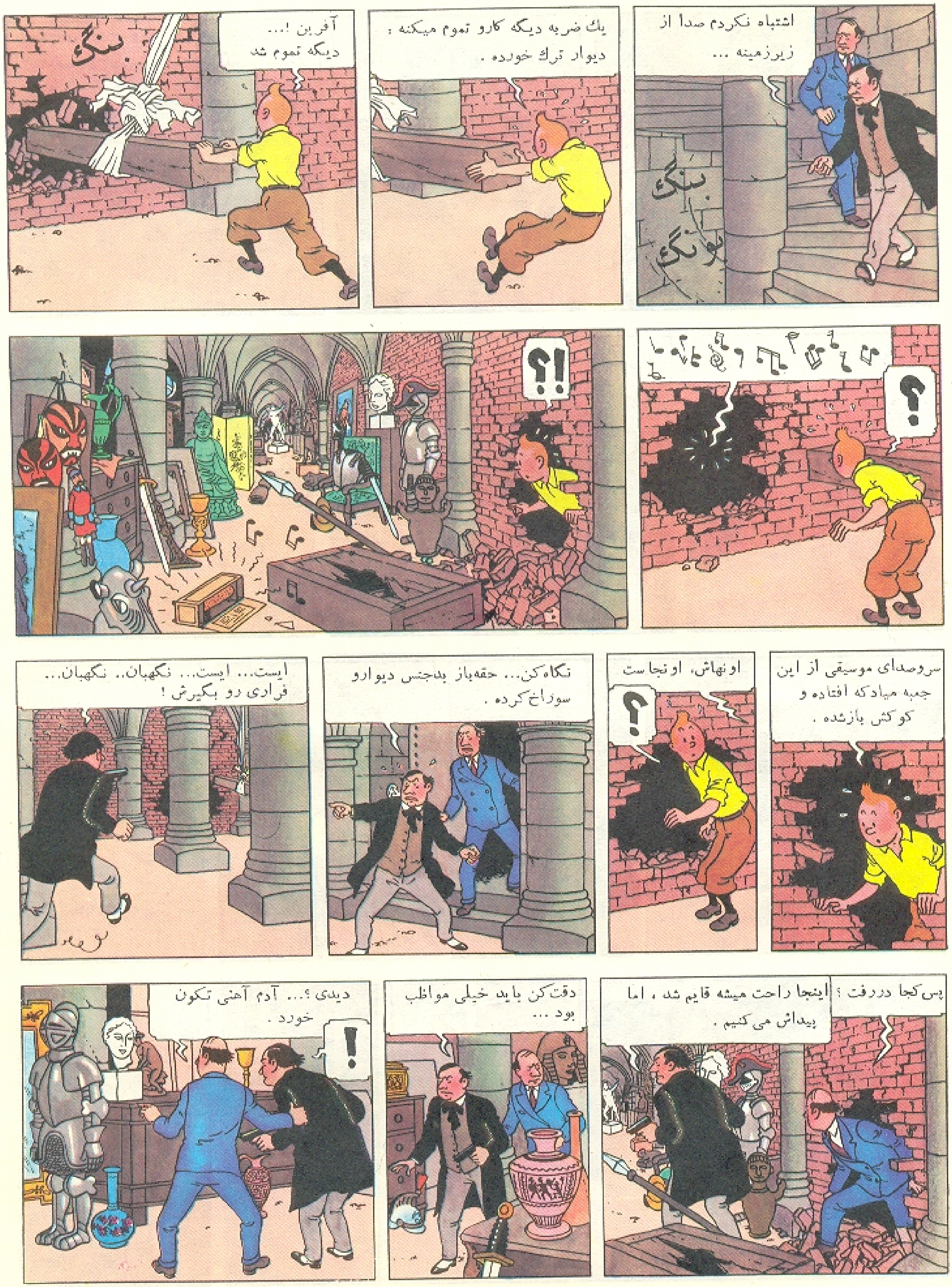
د ... اینجا که کسی نیست... ولی خواب نمی‌بینم، یکی با من حرف زد
درسته، آقای **تن تن** من با شما حرف زدم
شما کی هستید ؟... از کجا حرف میزنید ؟
من ؟ من روح کاپیتان کشتی « اسب شاخدار » هستم .
ها ها ها ها ها ها
ها ها ها اقرار کنید که خیلی ترسیدید... بفرمائید جلوتر... بازهم جلوتر... طرف در... جلوتر... جلوتر...
حالا نگاه کنید روبروی شما یک میکرفن نصب شده .
شما کی هستید ؟... از من چه میخواهید؟...
من کی هستم؟... اجازه بدید اسم خودم را نگم . لابد شما حدس میزنید .
میخواستم بدونم اون دوقسمت نقشه‌ای را که از من دزدیدید کجا قایم کردید .
دوقسمت نقشه ؟... من تا حالا فقط یه قسمتشو بیشتر ندیدم .
مسخره بازی بسه ، بهتره جدی‌تر صحبت کنی... من دوقسمت نقشه‌رو بچنگ آورده بودم ولی شما آنها را دزدیدید. دیشب فرستادم منزلتون راگشتند فقط قسمت سوم نقشه تو کیفتون بود دوتای دیگه کجاست ؟...
اطلاعی ندارم.
میل شماست **تن تن** ، اما باید یادآوری کنم که من راههای مختلفی دارم که مردم‌رو به حرف بیادم. اگه تا دوساعت دیگه محل نقشه‌ها را بمن نگید مجبورم از این راهها استفاده کنم .
من که گفتم... بدجنس قطعش کرد
تو عجب هچلی افتادم حالا چطوری خودمو خلاص کنم ؟


دوساعت ... فقط دوساعت وقت دارم که از اینجا فرارکنم اما چطوری ؟
?
شاید بشه با این تخته درو بشکنم ...
غیرممکنه مگه میشه بلندش کرد .
هیچ راهی نیست . با اینحال باید تا دوساعت دیگه از اینجا دور شده باشم .
!
آها، راه فرارو پیدا کردم ...
اول باید سوراخ میکروفوندو با دستمال بگیرم .
تا سروصدای من شنیده نشه .
باید شروع کرد و هرچه زودتر کارو تموم کرد .



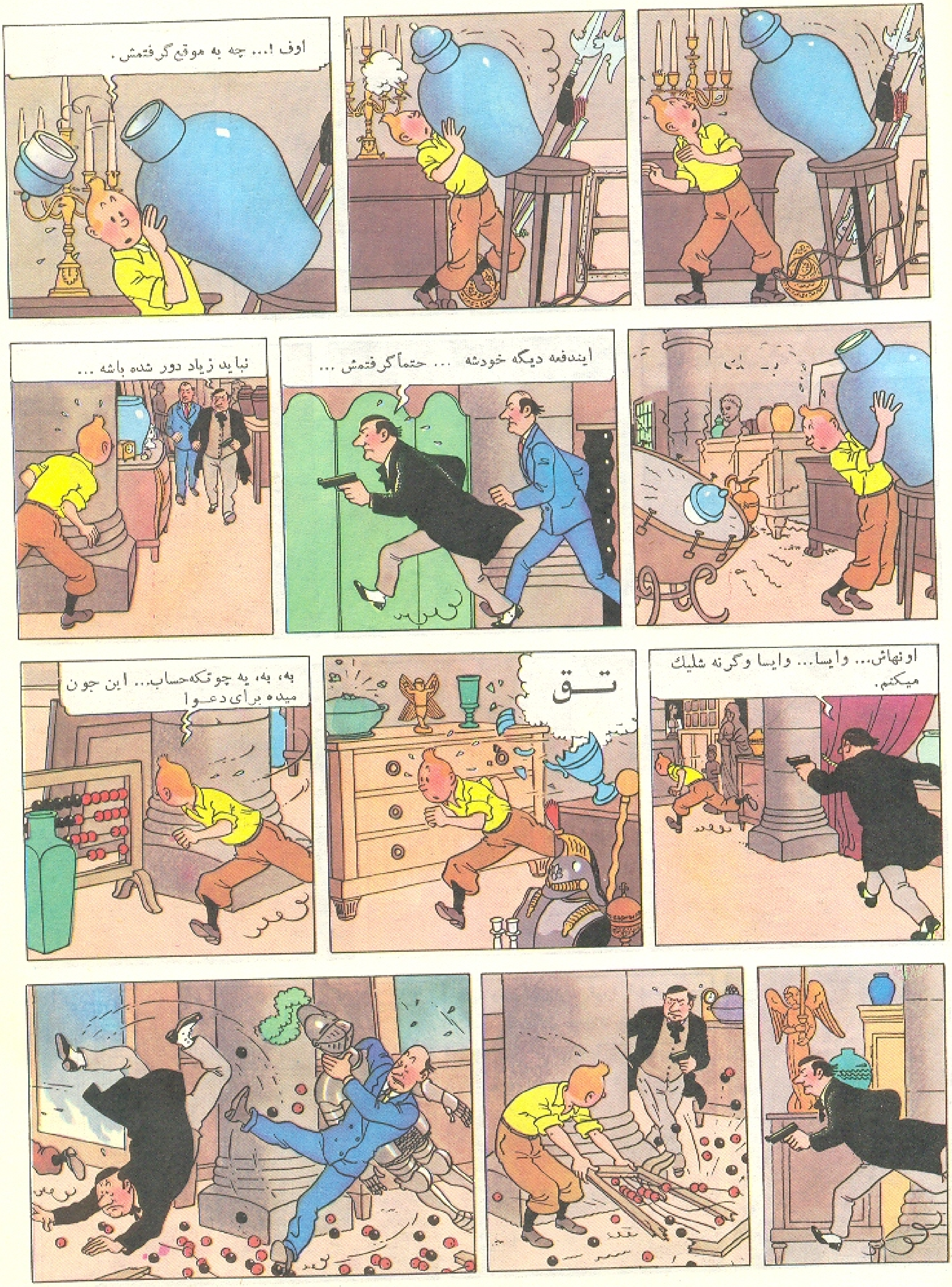
حالا باید این ملافه هارو بهم ببندم ...
بعد هم محکم می‌بندمش دور این تخته ...
حالا راه بیافتم، هن...هن...هو...هو...هن...هن...
خوب، دومرتبه ... به هر قیمتی هست باید ترتیبشو بدم .
درهمین هنگام ...
!
اول باید حمام کرد، تا این گل و کثافت پاك بشه .
به، به، تمیزی چقدر خوبه .


خب بالاخره الوارو تا زیر
این حلقه آهنی آوردم
حالا الوارو به این
می‌بندم .
آها ...
خیلی خوب دیگه همه چیز روبراه شد .
یک... دو... سه...
بنگ
شنیدی ؟...
آره تمام ساختمون تکون
خورد .
دوباره ...
عجیبه... مثل اینکه صدا
از زیرزمین میاد ...
بنگ
از زیرزمین ؟...
آره باید کار **تن تن** باشه بدجنس
لابد میخواد بحرف بیاد و بگه
نقشه‌هارو کجا قایم کرده
الو ؟... الو **تن تن** ؟... الو ؟ الو ؟...
عجیبه جواب نمیده ...
صدا ادامه داره ...
بیا بریم ببینم... تا مطمئن بشیم چه‌خبره!...
بنگ

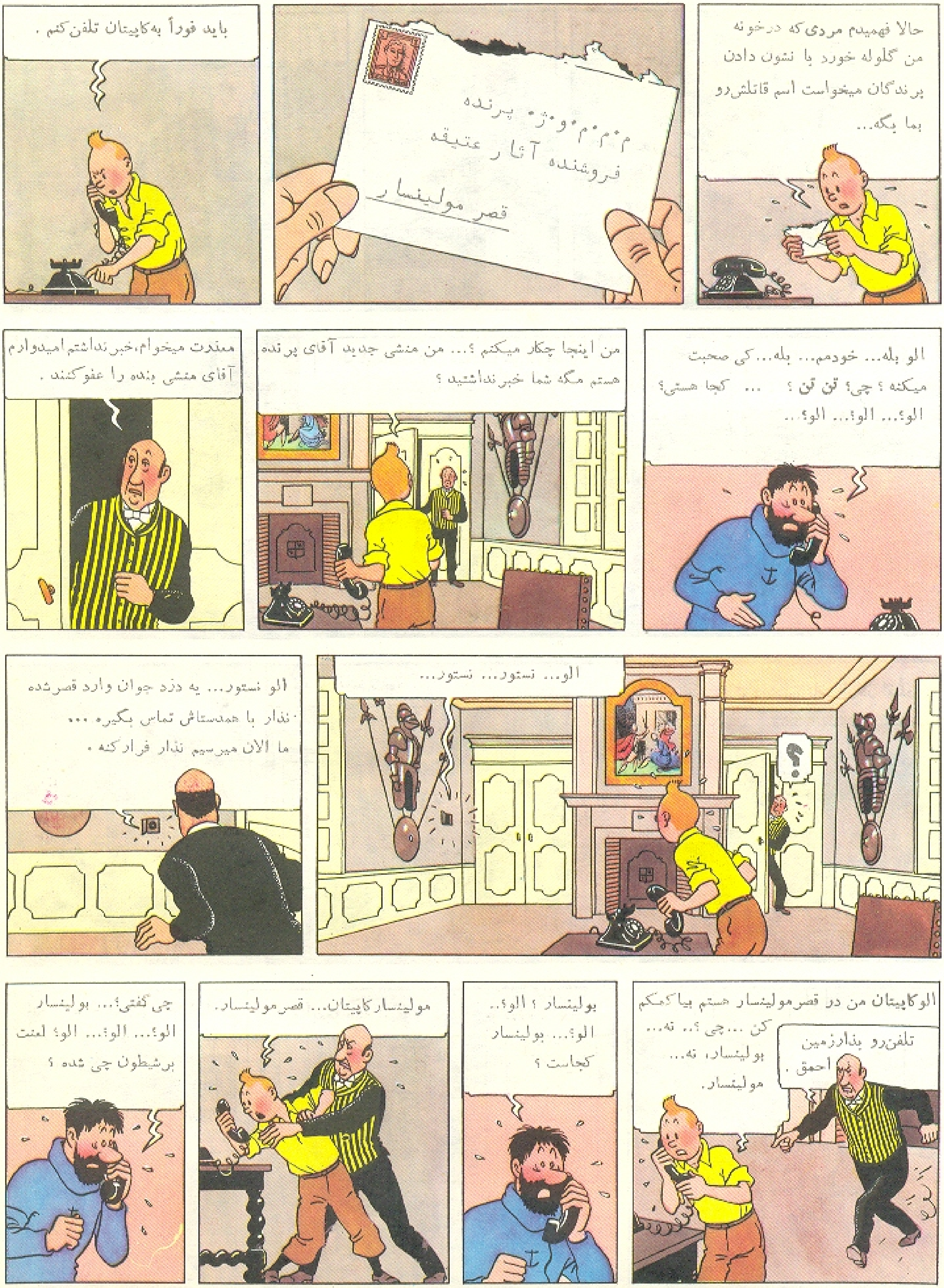


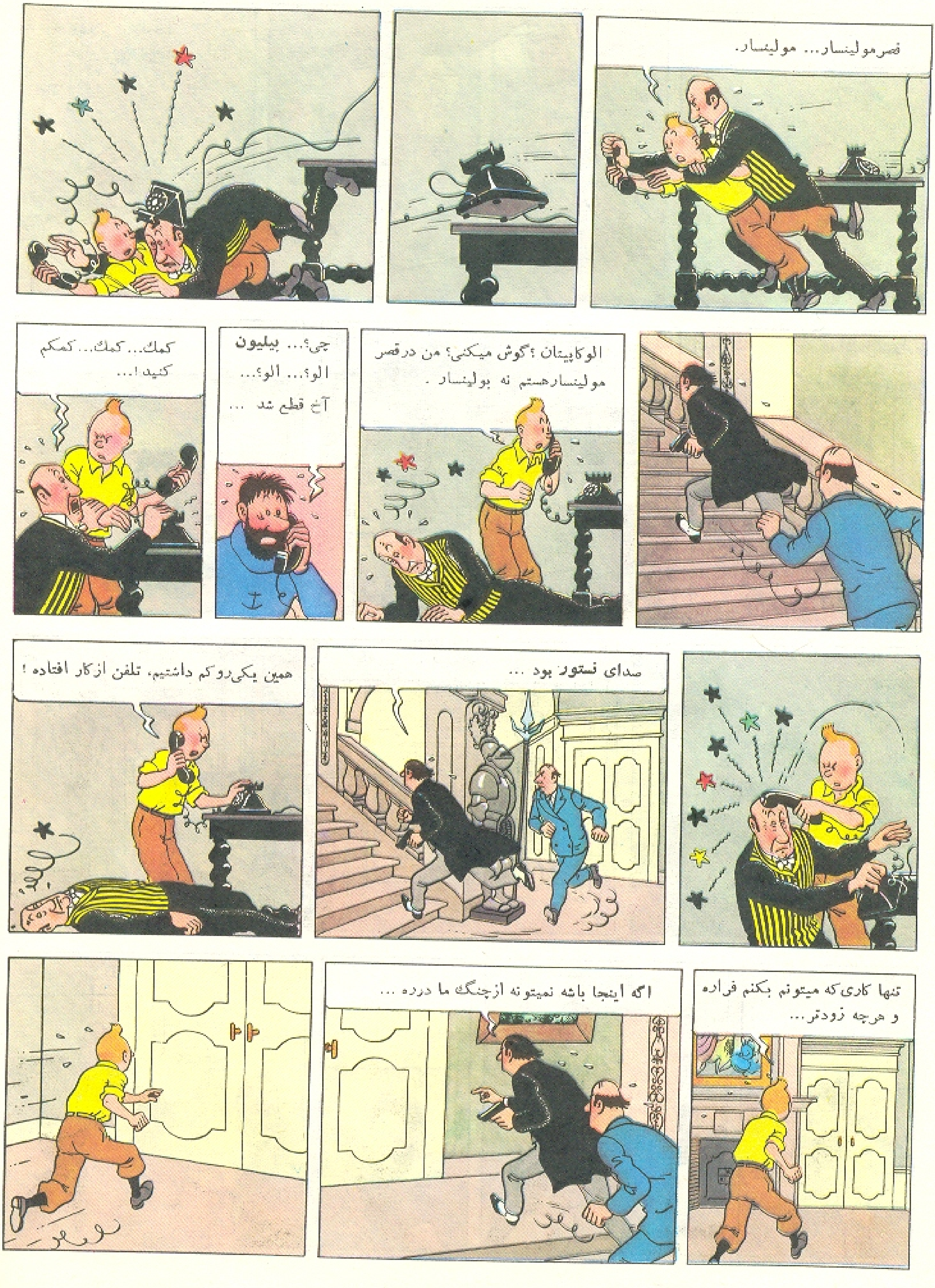
اشتباه نکردم صدا از زیرزمینه ...
بنگ
بونگ
یك ضربه دیگه کارو تموم میکنه ، دیوار ترك خورده .
آفرین !... دیگه تموم شد
بنگ
?
!?
سروصدای موسیقی از این جعبه میادکه افتاده و کوکش بازشده .
اونهاش، اونجاست
?
نگاه کن... حقه‌باز بدجنس دیوارو سوراخ کرده .
ایست... ایست... نگهبان.. نگهبان... فراری رو بگیرش !
پس کجا دررفت ؟
اینجا راحت میشه قایم شد ، اما پیداش می کنیم .
دقت کن باید خیلی مواظب بود ...
دیدی ؟... آدم آهنی تکون خورد .
!


نیم وجبی خودشو توی آدم آهنی قایم کرده و خیال میکنه خیلی زرنگه خوب گیرت آوردم، زودباش بیا بیرون .
جواب نمیدی ؟.. تا سه میشمارم و شلیك میکنم. یك... دو... سه...
تق
!!!
آه این تو که نبود .
شنیدی ؟
آره چیزی نبوده تیر کمانه کرده... خورد به زنگ. بریم نباید وقتو تلف کنیم ...
به... به... عجب شانسی آوردم... دارن دور میشن حالا وقتشه فرار کنم .
کجان ؟ نمیبینمشون ...
کـو کـو
کوکو... کوکو... کوکو.
احمق این که تن تن نیست ؛ یه ساعته... داره زنگ میزنه . بیا بریم ...
فرار کن تن تن... کارا داره درست میشه .
!!!

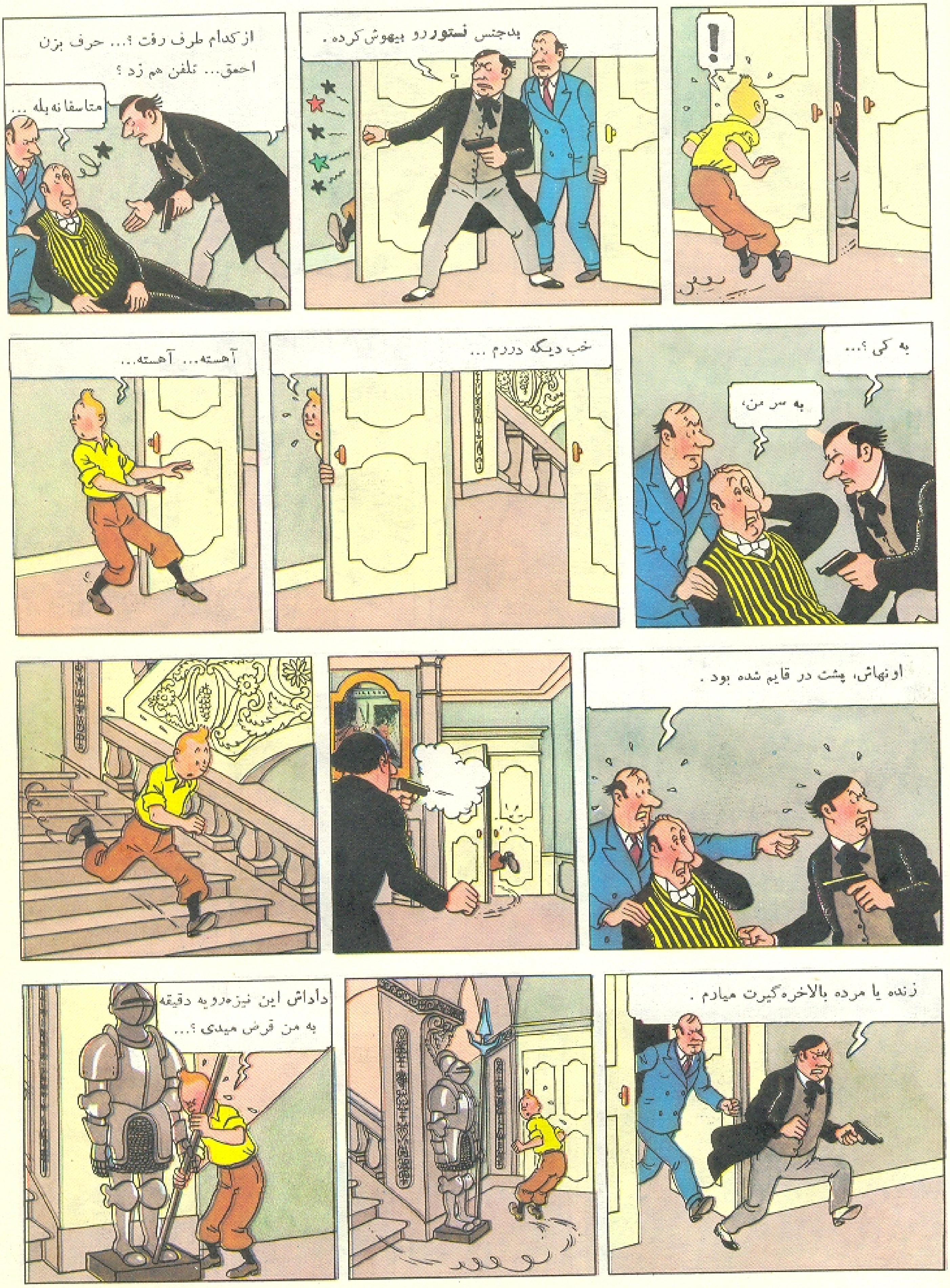

اوف !... چه به موقع گرفتمش.
اینـدفعه دیگه خودشه ... حتماً گرفتمش ...
نباید زیاد دور شده باشه ...
اونهاش... وایسا... وایسا وگرنه شلیك میکنم.
تــق
به، به، یه چوتکه‌حساب... این جون میده برای دعـوا

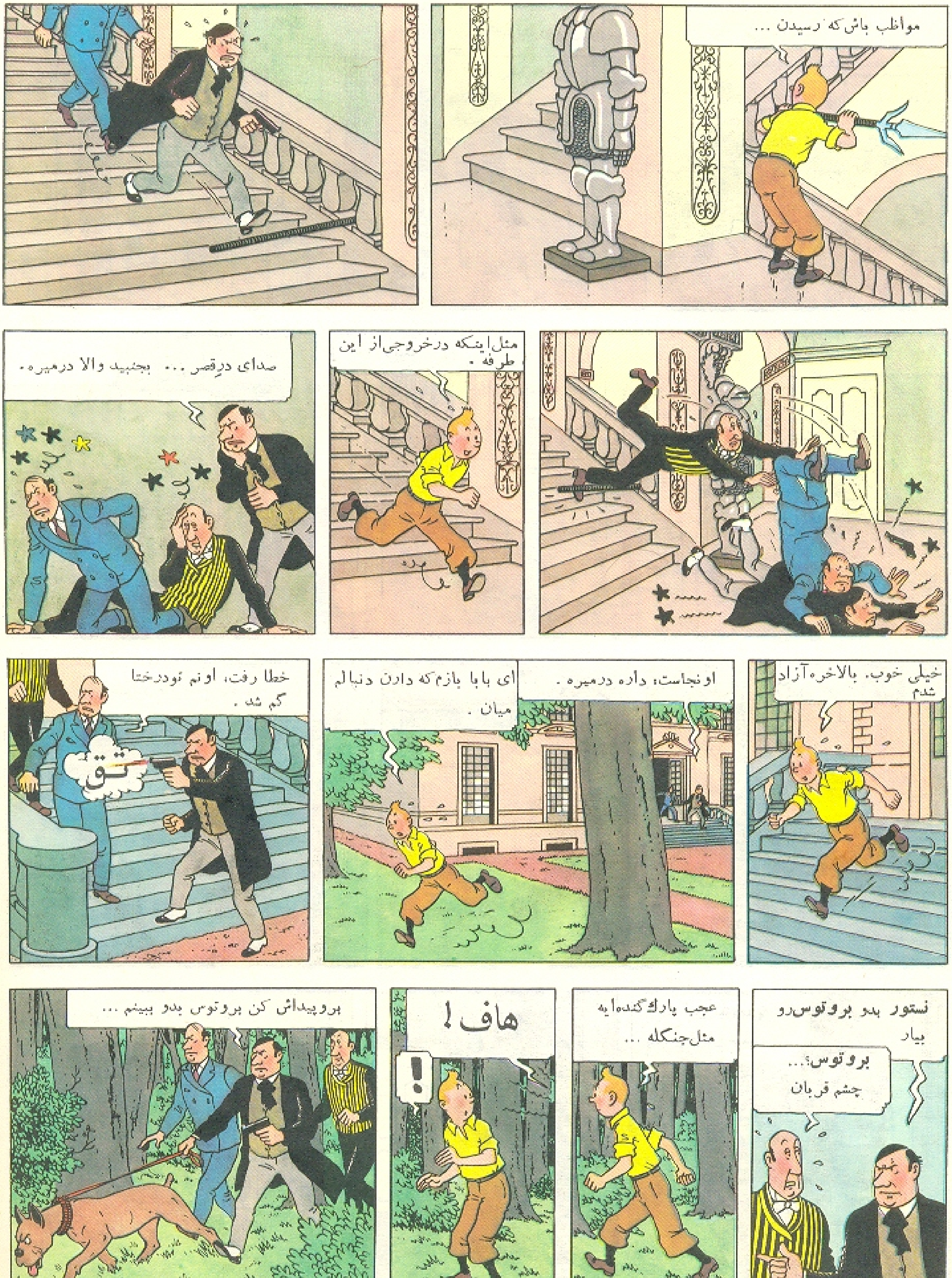

فکر خوبی بود .
ای بدجنس، حسابشو میرسم...
خیلی متأسفم آقایون... باید شمارو ترک کنم ...
حالا نوبت شماست که توی زندون بیفتید.
!
نباید وقت تلف کرد، فوراً باید ترتیب دستگیری این دزدارو بدم .


حالا فهمیدم مردی که درخونه من گلوله خورد با نشون دادن پرندگان میخواست اسم قاتلش‌رو بما بگه...
م.م.و.ز. پرنده
فروشنده آثار عتیقه
قصر مولینسار
باید فوراً به‌کاپیتان تلفن‌کنم.
الو بله... خودمم... بله... کی صحبت میکنه؟ چی؟ تن تن؟ ... کجا هستی؟ الو؟... الو؟... الو؟...
من اینجا چکار میکنم؟... من منشی جدید آقای پرنده هستم مگه شما خبر نداشتید؟
معذرت میخوام، خبر نداشتم امیدوارم آقای منشی بنده را عفو کنند.
الو... نستور... نستور...
الو نستور... یه دزد جوان وارد قصر شده نذار با همدستاش تماس بگیره... ما الان میرسیم نذار فرار کنه.
الو کاپیتان من در قصر مولینسار هستم بیا کمکم کن... چی؟.. نه... بولینسار، نه... مولینسار.
تلفن‌رو بذار زمین احمق.
بولینسار؟ الو؟.. الو؟... بولینسار کجاست؟
مولینسار کاپیتان... قصر مولینسار.
چی گفتی؟... بولینسار الو؟... الو؟... الو؟ لعنت برشیطون چی شده؟

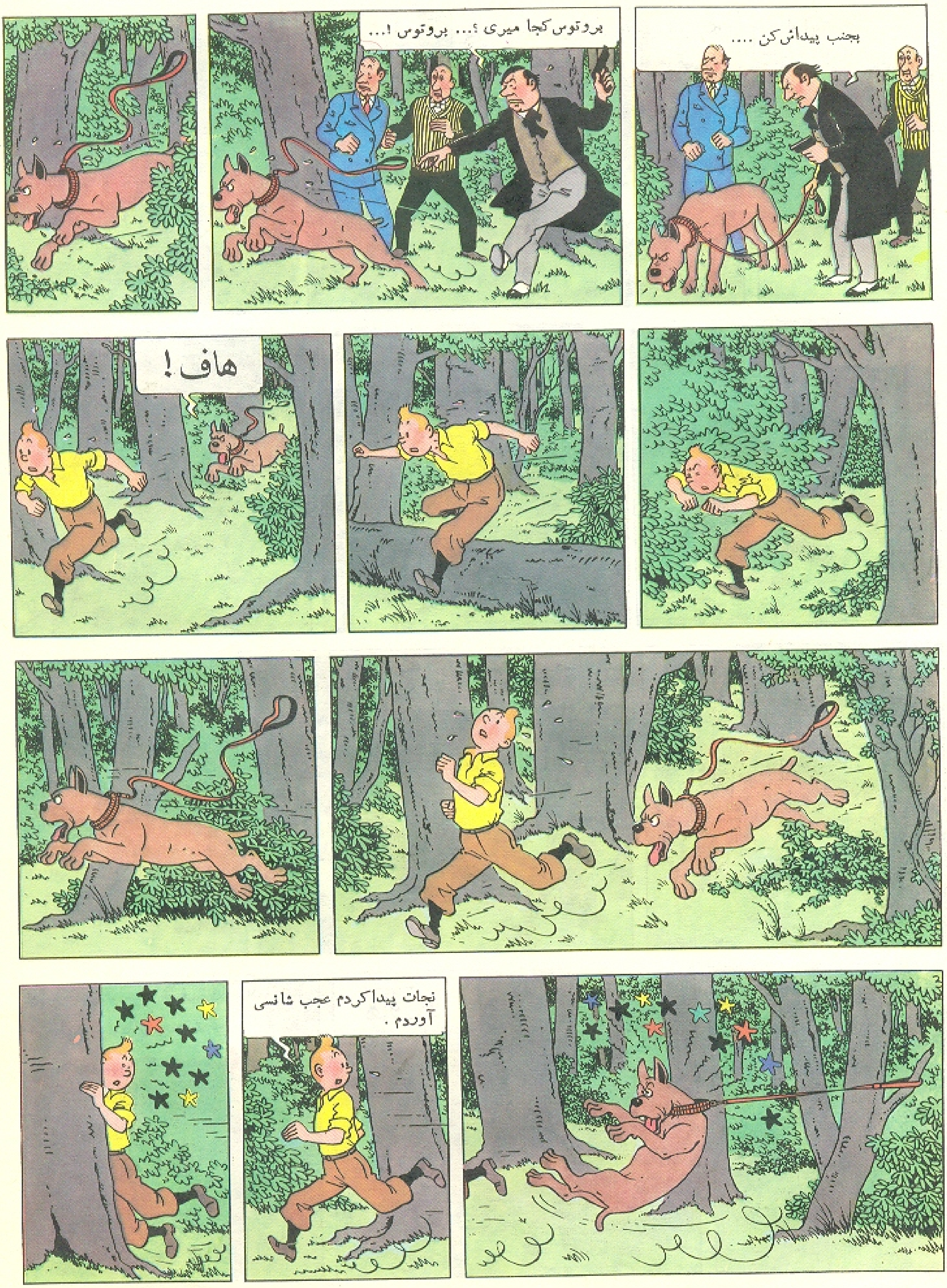


قصرمولینسار... مولینسار.
الوکاپیتان؟گوش میکنی؟ من درقصر مولینسارهستم نه بولینسار.
چی؟... بیلیون الو؟... الو؟... آخ قطع شد ...
کمك... کمك... کمکم کنید!...
صدای نستور بود ...
همین یکی‌روکم داشتیم، تلفن ازکار افتاده!
تنها کاری‌که میتونم بکنم فراره و هرچه زودتر...
اگه اینجا باشه نمیتونه ازچنگ ما دربره ...


!
بدجنس نستورو بیهوش کرده .
از کدام طرف رفت ؟... حرف بزن احمق... تلفن هم زد ؟
متاسفانه بله ...
به کی ؟...
به سر من،
خب دیگه دررم ...
آهسته... آهسته...
اونهاش، پشت در قایم شده بود .
زنده یا مرده بالاخره گیرت میارم .
داداش این نیزه‌رو یه دقیقه به من قرض میدی ؟...



مواظب باش که رسیدن ...
مثل اینکه درخروجی از این طرفه .
صدای درقصر ... بجنبید والا درمیره .
خیلی خوب، بالاخره آزاد شدم
اونجاست، داره درمیره .
ای بابا بازم که دارن دنبالم میان .
خطا رفت، اونم تو درختا گم شد .
تق
نستور بدو بروتوس رو بیار
بروتوس؟... چشم قربان
عجب پارک گنده‌ایه مثل جنگله ...
هاف !
!
بروپیداش کن بروتوس بدو ببینم ...

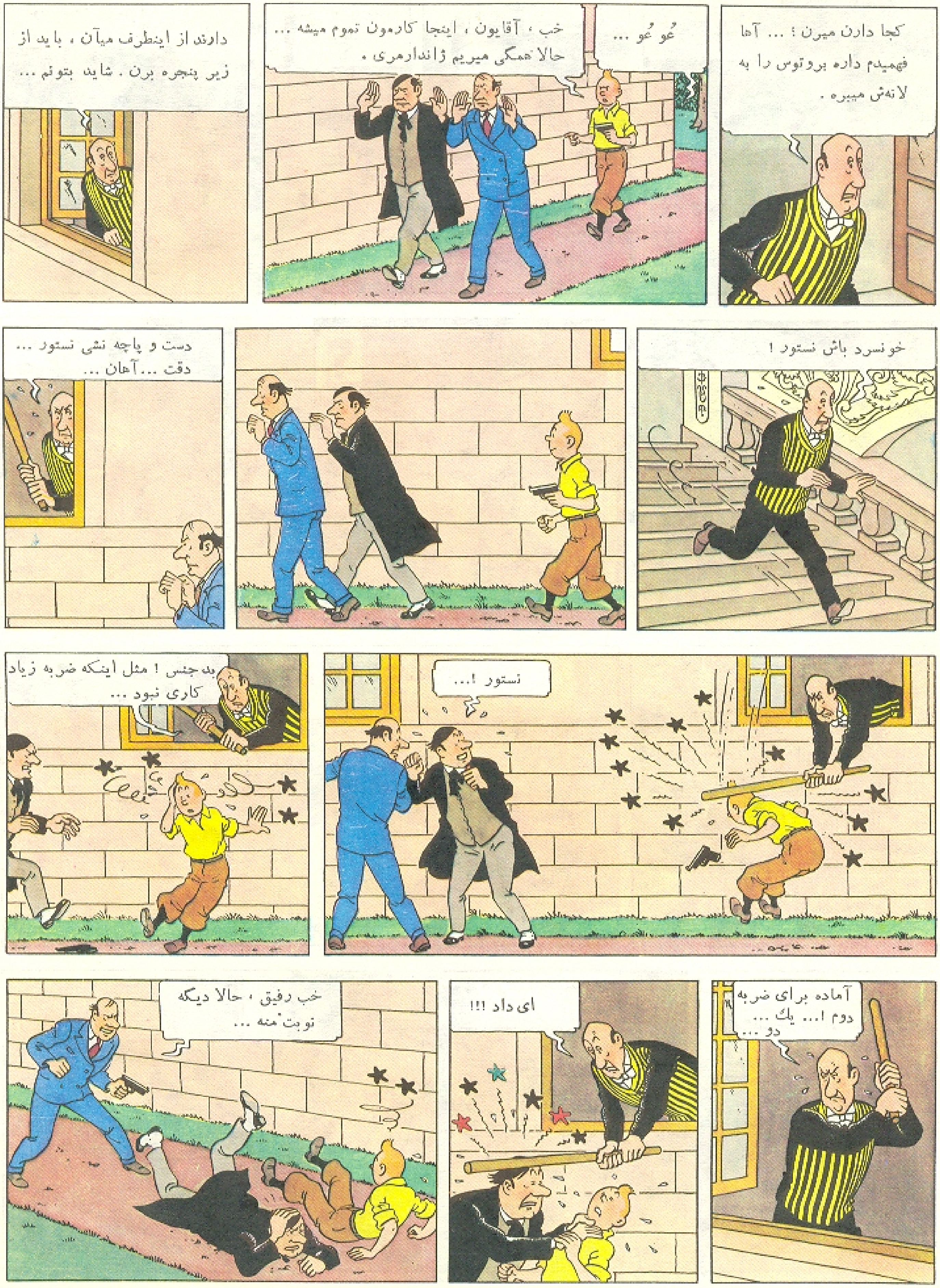

بجنب پیداش کن ....
بروتوس کجا میری ؟... بروتوس !...
هاف !
نجات پیدا کردم عجب شانسی آوردم .

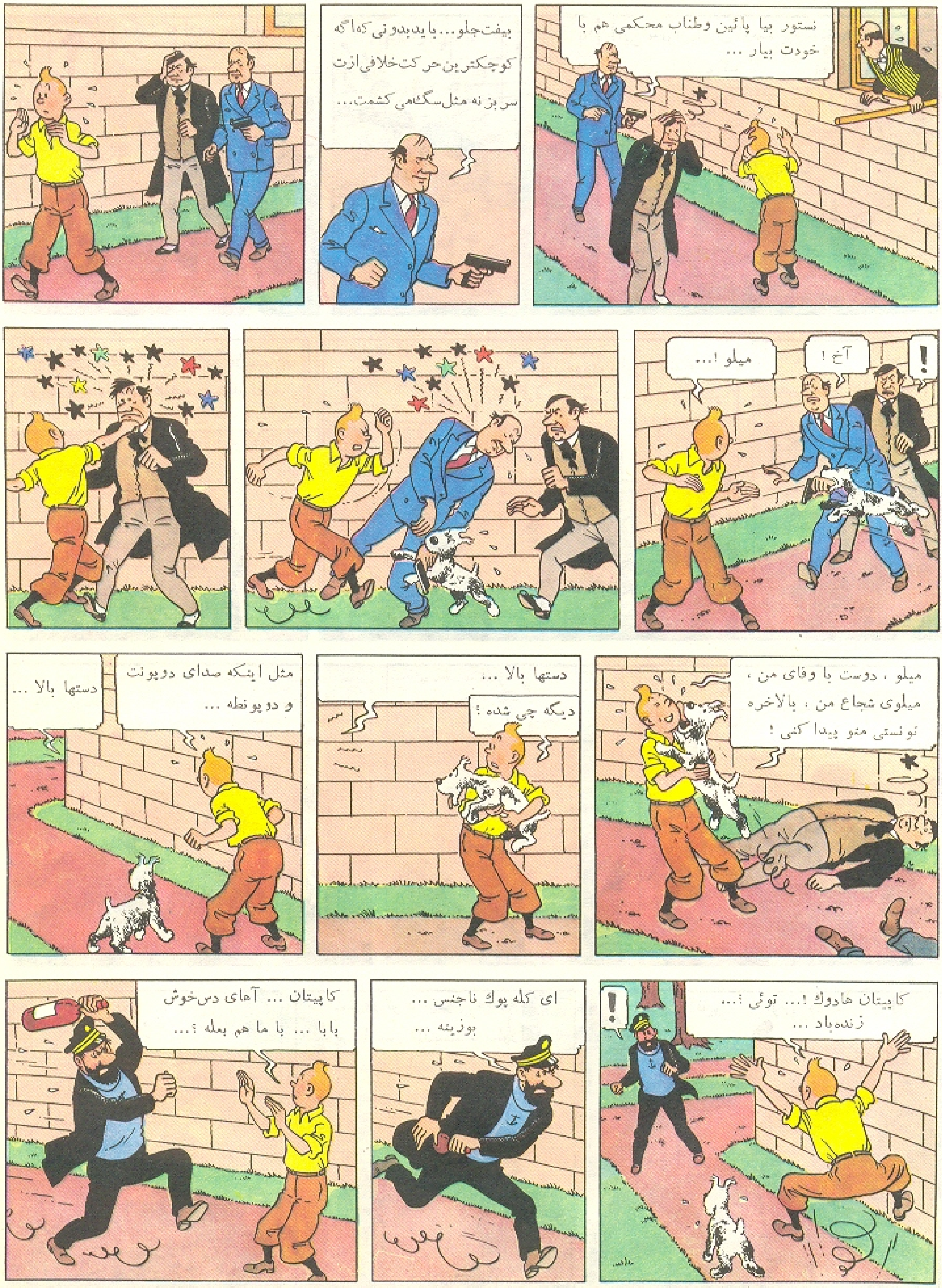


هاف !
هاف !
چکار کنم؟ اگه فرار کنم بالاخره این سگه رو آزاد میکنن و سگه هم منو میگیره اما اگه ...
بعله اینکار بهتره ... هرچه باداباد !
رسیدیم. صدای سگ نزدیک شده
نیفتی بابا
دیگه تموم شد مسخره‌ها ، دستاتون بالا
یالله پاشید راه بیفتید بریم به قصر.
اونجا راحت‌تر میشه حرف زد ، بعلاوه پلیس هم میل داره باهاتون صحبت کنه .
هاف !



نستور کدوم جهنم رفته ؟...
لابد فرار کرده
ساکت ... درست راه برید .
؟
هاف ! هاف !
هاف !
بروتوس بگیرش ...
؟
هاف !
؟
قلادهٔ سگتو بگیر اگه نه نفله‌ش می‌کنم ...
گفتم مواظب خودتون باشید وگرنه شلیك می‌کنم ...
بروتوس ... بروتوس ، آروم بگیر حیوون .
هاف !
پیش بسوی قصر ... بجنبید زود باشین ...
دارن برمیگردن ... ولی خاك بر سرم شد ، تن تن اربابو اسیر کرده .


کجا دارن میرن ؛ ... آها فهمیدم داره بروتوس را به لانه‌ش میبره .
عُو عُو ...
خب ، آقایون ، اینجا کارمون تموم میشه ... حالا همگی میریم ژاندارمری .
دارند از اینطرف میآن ، باید از زیر پنجره برن . شاید بتونم ...
خونسرد باش نستور !
دست و پاچه نشی نستور ... دقت ... آهان ...
نستور !...
بدجنس ! مثل اینکه ضربه زیاد کاری نبود ...
آماده برای ضربه دوم !... یك ... دو ...
ای داد !!!
خب رفیق ، حالا دیگه نوبت منه ...


نستور بیا پائین وطناب محکمی هم با خودت بیار ...
بیفت‌جلو ... بایدبدونی که‌اگه کوچکترین حرکت‌خلافی ازت سر بزنه مثل‌سگ‌می کشمت ...
!
آخ !
میلو ! ...
میلو ، دوست با وفای من ، میلوی شجاع من : بالاخره تونستی منو پیدا کنی !
دستها بالا ...
دیگه چی شده !
مثل اینکه صدای دوپونت و دوپونطه ...
دستها بالا ...
کاپیتان هادوك ! ... توئی ؟ ... زنده‌باد ...
!
ای کله پوك ناجنس ... بوزینه ...
کاپیتان ... آهای دس‌خوش بابا ... با ما هم بعله ؟ ...

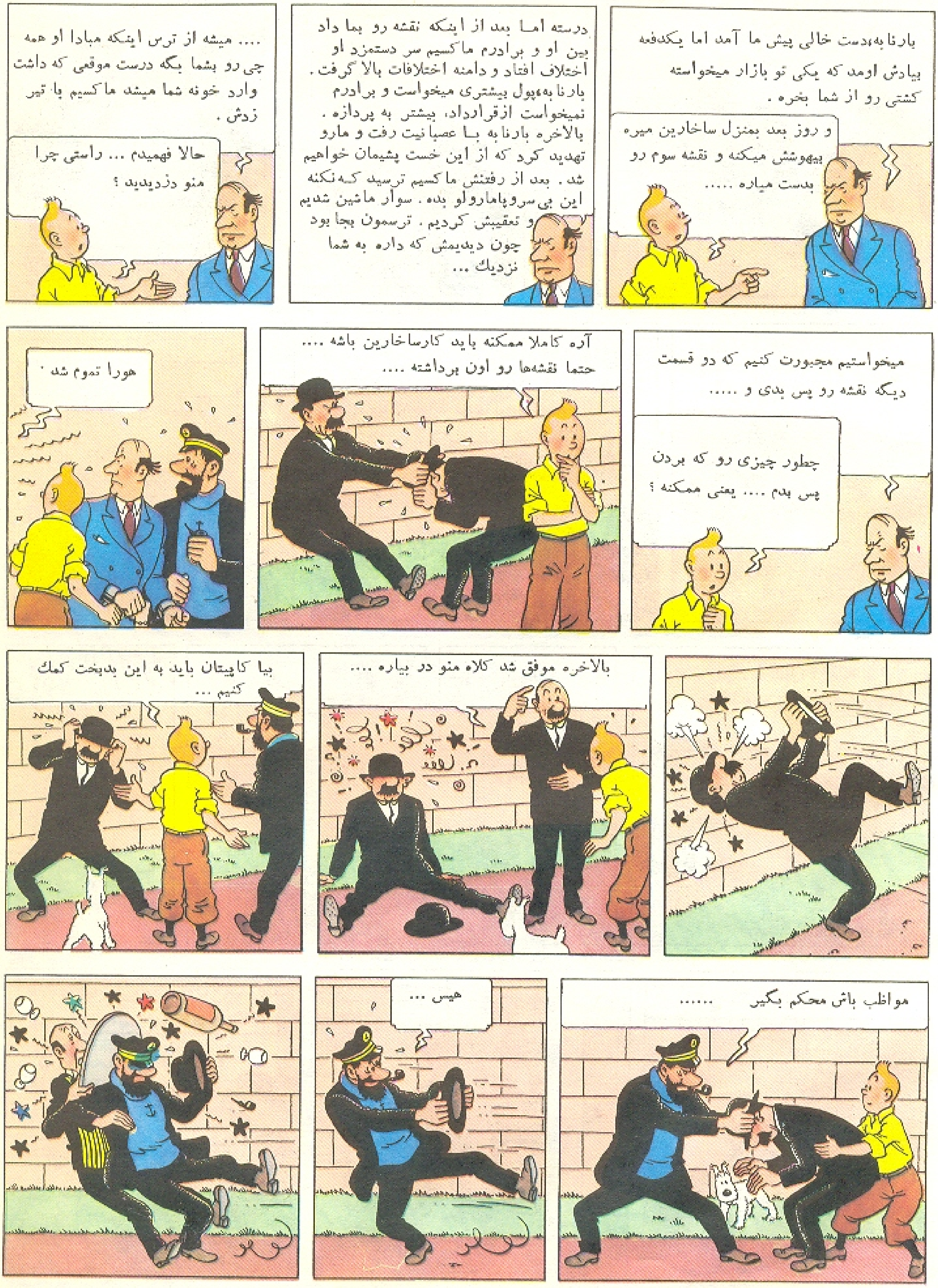

بگیر که اومد ... اینم مال تو ...
؟
این بدقواره بهوش اومده بود ، میخواست بتو تیراندازی کنه ...
ولم کنید ... دارید اشتباه می کنید . کسی رو که باید دستگیر کنید من نیستم .
خب اینم آقایون دوپونت و دوپونط ... سلام
این جونور موذی ، این کوتوله حقه بازه که وارد قصر شده و ارباب منو میخواست بکشه ... آقای پلیس اینو باید دستگیرش کنید ...
نستور تقصیر نداره. خودم شنیدم که اربا باش بهش گفتن که من دزدم، اینم باور کرده.
دزد اربابهای تو هستن ... به بین با بطری کنیاکم چکار کردن ؟... اگه دزد بهوش نیامده بود این بلا به سر بطری مشروب نازنین من نمی‌آمد .
ما قرار باز داشت این آقایون روهم تو جیبمون داریم ...
کیفم !... کیفم کو ؟... واقعاً عجیبه ! ...
اینم کیف شما که سر جاشه ...
عجیب اینجاست که کیف منو ندزدیدند ! ...
راستی شما بالاخره تونستید جیب برو پیدا کنید ؟
نه ... ولی داریم حسابی دنبالش می گردیم
ما اسمش‌رو تو لباس‌شوئی « استلا » پیدا کردیم . اسمش « آریستیدس فیلوزله » داشتیم اونو دستگیر می کردیم که بما دستور دادند برادران پرنده‌رو جلب کنیم .
ساکت آقایون ... گوش کنید ...



آقایون فراموش نکنید که این مرد بیگناهه . تن تن هم بی‌گناهی او را تصدیق کرده . شما نباید راضی باشید که او همینطور با دستبند اینجا بمونه . بگذارید بره یك بطر کنیاك واسه من بیاره ...
بیا پیرمرد خرفت تودیگه آزادی . حالا باید بدستهای اربابت دستبند بزنیم .
برونستوره اما کنیاك یادت نره ...
کاپیتان ، حالا بگو چطوری تا اینجا اومدی ؟
آها ، بله باید تعریف کنم
بعد از تلفن تو که فقط یك کلمه‌اش‌رو نفهمیدم از بیمارستان بمن تلفن کردند
در همون جائیکه آن مرد بستری بود پرنده‌ها رونشون میداد . بعد از مدتی‌که بین مرگ و زندگی دست و پا می‌زد بالاخره بهوش آمد و ضاربین رو معرفی کرد . برادران پرنده ، فروشندگان عتیقه ، قصر مولینسار با شنیدن این اسم ...
متوجه حرفهای تلفنی تو هم شدم . نمی‌خواستم وقت روتلف کنم . فوری به پلیس خبر دادم و راه افتادم .
درق ...
آخ ...
ترق ...
وای ...
حقش نبود پلیسها رو با این دوتا دزد تنها بذاریم ...
یکی‌شون فرار کرد ... رفت پشت دیوار .
این خطرناکتر از اون یکیه نباید بذاریم در بره .
ماشین ... صدای موتور ماشین ...



!
!
فراری ... بزدل ... ترسو ... موش مرده ...
دیگه دیر شد، فرار کرد.
بریم سراغ اون یکی و به این بدبختها هم کمك کنیم.
بذار کمکت کنم ...
بالاخره درآمد.
حالا باید کمی با تو حرف بزنم.
حرف بزنی ؟... من با هیچکس حرفی ندارم.
حتماً خبر نداری که شخصی را که میخواستین بکشین نمرده و اسم شمارو فاش کرده ؟
کسیرا که میخواستیم بکشیم ؟... « بارنابه » نمرده ؟...
خیلی خوب حالا همه چیز رو اقرار می کنم، سی‌وچهارسال پیش وقتی که این قصررو ما خریدیم در صندوقخانه‌اش یك کشتی کوچك پیدا کردیم که وضعش مرتب نبود ....
اسب شاخدار ؟
آره و وقتی که داشتیم تعمیرش میکردیم توی دکلش به نقشه‌ای برخوردیم که خیلی توجه ما رو جلب کرد. برادرم ماکسیم فوری گفت که گنجی در کاره. اما درنقشه از سه اسب شاخدار اسم برده شده بود ناچار بودیم قبل از هرکاری دوتای دیگه رو پیدا کنیم ...
شما میدونید که ما عتیقه فروشیم و شروع بفعالیت کردیم.
بهمهٔ دلالها و واسطه‌های خرید و فروش اشیاء قدیمی خبر دادیم که این کشتی‌ها رو برای ما پیدا کنن و بخرن چند هفته پیش یکی از دلالها بنام « بارنابه » بما خبر داد که در بازار کهنه فروشها یك کشتی شبیه کشتی ما دیده ولی بدبختانه این کشتی به مرد جوانی فروخته شده که حاضر نیست اونو به کسی بفروشه.
بقیه ماجرا رو ما میدونیم شما بارنابه رو مجبور کردید تا اسب شاخدار منو بدزده چون نقشه‌ای از توش بدست نیامده او دوباره بخانه من برگشت و همه جارو گشت
بعد ؟... بسیار خوب حالا که باید همه چی رو بگم ...
و باز هم شانس نیاورد بعد ...



بارنا به‌دست خالی پیش ما آمد اما یکدفعه بیادش اومد که یکی تو بازار میخواسته کشتی رو از شما بخره .
و روز بعد بمنزل ساخارین میره بیهوشش میکنه و نقشه سوم رو بدست میاره .....
درسته اما بعد از اینکه نقشه رو بما داد بین او و برادرم ماکسیم سر دستمزد او اختلاف افتاد و دامنه اختلافات بالا گرفت . بارنا به‌پول بیشتری میخواست و برادرم نمیخواست ازقرارداد، بیشتر به پردازه . بالاخره بارنا به با عصبانیت رفت و مارو تهدید کرد که از این خست پشیمان خواهیم شد . بعد از رفتنش ماکسیم ترسید که نکنه این بی سروپامارولو بده . سوار ماشین شدیم و تعقیبش کردیم . ترسمون بجا بود چون دیدیمش که داره به شما نزدیک ...
.... میشه از ترس اینکه مبادا او همه چی رو بشما بگه درست موقعی که داشت وارد خونه شما میشد ماکسیم با تیر زدش .
حالا فهمیدم ... راستی چرا منو دزدیدید ؟
میخواستیم مجبورت کنیم که دو قسمت دیگه نقشه رو پس بدی و .....
چطور چیزی رو که بردن پس بدم .... یعنی ممکنه ؟
آره کاملا ممکنه باید کارساخارین باشه .... حتما نقشه‌ها رو اون برداشته ....
هورا تموم شد !
بالاخره موفق شد کلاه منو در بیاره ....
بیا کاپیتان باید به این بدبخت کمك کنیم ...
مواظب باش محکم بگیر ......
هیس ...

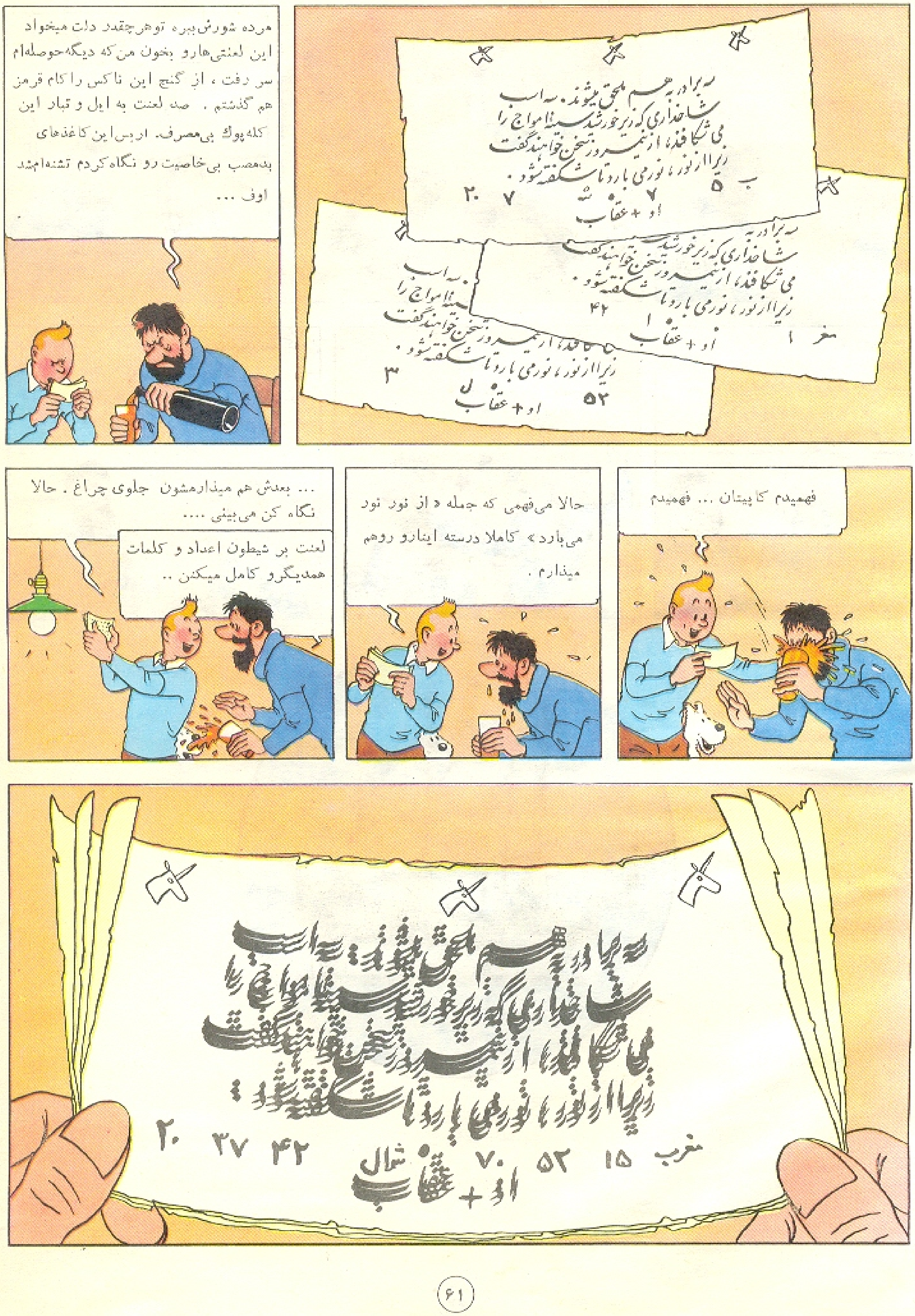

کاپیتان بمحض اینکه بشهر رسیدیم میریم سراغ آقای ساخارین من مطمئنم نقشه‌ها پیش اونه .
درسته چون فقط یه نقشه داریم .
یکی ؛ حتی یکیم نداریم برادران پرنده اونو از من گرفتن ولی اشکال نداره پسش میگیریم .
ممکنه نقشه‌ای که از خونه من ورداشتید بهم پس بدید ؟
پس بدم ؛ چطوری ؟... تو جیب ماکسیمه .
!
فوری به ژاندارمری تلفن کنید و نشانی‌های ماکسیم پرنده وشماره ماشینش ۵۲۱۴۱۴ رو بدید .
بعد از اینکار باید فوری بریم شهر ..
باشه
صبح روز بعد .
خب حالا بریم سراغ آقای ساخارین .....
آقای ساخارین رفته مسافرت تا ۱۵ روز دیگه هم برنمیگرده .
رفته سفر ؟... حالا تکلیف ما چی میشه ؟
بهتره سری به دوپونت ودوپونط بزنم وبپرسم ماکسیم پرنده ونقشه‌رو پیدا کردن یا نه .
سلام داشتید میرفتید بیرون ؟ میخواستم بپرسم آیا ......
هیس هیچی نگو با ما بیا .
بیام کجا ؟
الان می‌فهمی ....
چند دقیقه بعد...
تق
تق
تق



شما آقای فیلوزل هستید ؟
بله خودمم !...
بنام قانون شمارو توقیف میکنم؟
منو توقیف میکنید ؟
بله شمارو . شما جیب برید آقا
جیب بر ؟ ... من فیلوزل ، کارمند باز نشسته ، جیب برم ؟ شما دارید بمن توهین میکنید آقا .
خیلی معذرت میخوام آقای فیلوزل که حرفتون رو قطع میکنم ولی ممکنه بمن بگید اینا بچه درد میخورند ؟
آه ... من ...
من دزد نیستم اما یه خورده به اینکار علاقه دارم . بله دست خودم نیست ... من به کیف بغلی علاقه دارم و واسه همین هم گاهگاه .. بله ... یکی دو تائی بلند میکنم بعد اسم صاحبشو روش می - نویسم ....
... و به کلکسیونم اضافه میکنم ....
و باید بگم که این کلکسیون در جهان نظیر نداره . و اگه بدونید که من فقط سه ماهه این کلکسیون رو درست کردم لابد می فهمید چه زحمتی کشیدم .
فوق‌العاده جالبه به ترتیب الفبا هم چیده شده ...
خیلی جالبه یه فال بگیریم بد نیست حرف « پ »
بارك‌الله ...
متعلق به آقای پرنده .
تاریخ جیب بری :
چهارم اردیبهشت ماه
کیف متعلق به آقای پرنده هم تو کلکسیون هست. اینم دو قسمت دیگر نقشه ، کاپیتان به گنج راکام قرمز رسیدیم .

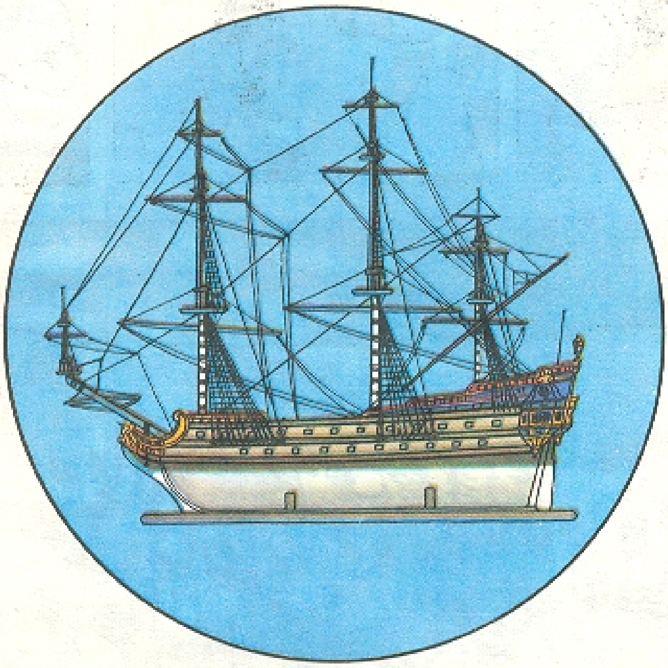


خدا حافظ ... رفتیم فراموش نکنید به حرف « دال » هم نگاهی بیندازید .
به حرف « دال » ؟...
حرف « دال » چرا حرف « دال » ؟
عجیبه این کیف مال منه .
متعلق به دوپونت . اینهم مال تست .
متعلق به دوپونط ...بازم متعلق به دوپونت .. متعلق به دوپونط دوپونط دوپونت ...دوپونط... دوپونت ... دوپونط ... دوپونت ....
روز بعد ...
گنج راکام قرمز مال ما شد آره گفتنش آسونه فقطدو قسمت نقشه‌رو داریم وهنوز نتونستیم قسمت سوم رو پیدا کنیم .
درسته ....
رینگ
الو ؟.. بله خودمم سلام ... چی ؟ ... دستگیرش کردید ؟...
نه ... دستگیرش نکردیم ولی از روی نشانی‌هائی که داریم وقتی میخواسته از مرز خارج بشه دستگیرش کردند.
و قسمت سوم نقشه‌رو تونستیدازش بگیرید ؟
آره تو جیبش بوده حالا برات میاریم اما قبل از اون یه خورده حسابی بااین عتیقه فروش بخت برگشته داریم که باید تسویه کنیم .
بیا دوپونت عصای منو نگه‌دار تا حسابشو برسم .



مرده شورش ببره تو هرچقدر دلت میخواد این لعنتی‌هارو بخون من که دیگه حوصله‌ام سر رفت ، از گنج این ناکس راکام قرمز هم گذشتم . صد لعنت به ایل و تبار این کله پوک بی‌مصرف. از پس این کاغذهای بدمصب بی خاصیت رو نگاه کردم تشنه‌ام‌شد اوف ...
فهمیدم کاپیتان ... فهمیدم
حالا می‌فهمی که جمله « از نور نور می‌بارد » کاملا درسته اینارو روهم میذارم .
... بعدش هم میذارمشون جلوی چراغ . حالا نگاه کن می‌بینی ....
لعنت بر شیطون اعداد و کلمات همدیگرو کامل میکنن ..


طول جغرافیائی و عرض جغرافیائی
... که محل غرق شدن کشتی اسب شاخدار رو نشون میده
خوب کاپیتان کی راه می‌افتیم بریم گنج رو تصاحب کنیم ؟
کی‌راه میافتیم ؟ ...
اولاًما به‌یه‌کشتی احتیاج داریم .... میتونیم کشتی کاپیتان «چیتر» که یکی ازدوستای منه کرایه کنیم ... بعدش هم ملوان و جاشو و لوازم لازم ... همه اینکارها وقت میخواد .... شاید یك ماه طول بکشه .. بله یکماه .. یکماه دیگه راه میافتیم
بالاخره به گنج راکام قرمز رسیدیم .
البته‌بدون اشکال به این گنج نمی‌رسیم حتماًتا رسیدن‌به این‌گنج باز با حوادث و ماجراهای‌بیشماری روبروخواهیم شد. این‌ماجراها را در «گنج راکام قرمز» برای شما تعریف خواهیم کرد .







دورهٔ کامل ماجراهای « تن‌تن و میلو » را بصورت کتابهای
مصور رنگی ، بشرح زیر خواهید خواند :

جزیره سیاه
هدف کره ماه
روی ماه قدم گذاشتیم
اسرار اسب شاخدار
تن تن در کنگو
سیگارهای فرعون
گل آبی
گوش کنده شده
عصای اسرارآمیز
خرچنگ پنجه طلائی

هفت گوی بلورین
معبد آفتاب
تن تن در سرزمین طلای سیاه
ماجرای « تورنسل »
انبار ذغال سنگ
تن تن در تبت
جواهرات « کاستافیور »
گنجهای « راکام »
ستاره اسرارآمیز
تن تن در آمریکا

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه‌های «تن‌تن» را آغاز نموده . با جمع آوری این جزوه‌ها ، مجموعه‌ای زیبا و بی‌نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت .

انتشارات یونیورسال : صندوق پستی ۱۸۵۸ ـ تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۲۰۰ ریال

شماره ثبت کتابخانه ملی ۲۰/۳۰۷۲ — ۵۲/۵/۲۹ چاپ مدرن و سازمان چاپ هنر ـ تهران